



دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه تاریخ

مجله تاریخ ایران

سال ۱۸، شماره ۲، پاییز و زمستان، ۱۴۰۴
شاپا الکترونیکی: 2588-6916 شاپا: 2008-7357



DOI: <https://doi.org/10.48308/irhj.2025.237772.1383>

مقاله پژوهشی

لشکرکشی‌های ایلخانان مسلمان به سمت مدیترانه و تأثیر آن بر فراز و فرود خاندان چوپانی

۱. نسرین استواری،^{id} ۲. عبدالرسول خیراندیش،^{id} ۳. احمد فضل‌نژاد^{id}

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران، رایانامه: nasrinostovari@hafez.shirazu.ac.ir

۲. استاد گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)، رایانامه: kheirandish.ar@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. fazlinejad@shirazu.ac.ir

دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۲ صص ۱-۲۹ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۳

چکیده

یکی از مهم‌ترین و سودمندترین سیاست قاجارها، فروش ایالات و ولایات بود. در این نوع سیاست، به مزایده گذاشتن لشکرکشی به سرزمین‌های شرق مدیترانه که در تصرف دولت مملوکان مصر و شام بود، در طول تاریخ هشتاد ساله دولت ایلخانان همواره پیگیری شده است. هرچند می‌توان در این عرصه سرانجام ایلخانان را طرف ناکام دانست و در نهایت، این کشمکش‌ها توازن قدرت در دو سوی فرات را با تغییری اساسی روبه‌رو نکرد، اما در درون دولت و ارتش ایلخانان زمینه‌هایی را برای رقابت میان امیران مغول به وجود آورد؛ چنان‌که بالا رفتن خاندان چوپانی در هرم قدرت با توجه به نقش آنها در جنگ با مملوکان، از دوره غازان‌خان و مقارن با موج اسلام‌پذیری مغولان ایران بوده است. در زمان الباقیتو نیز لشکرکشی به شام با پیش‌قدمی امیرچوپان صورت گرفت. بالطبع با این اقدام، بر قدرت وی و خاندانش افزوده شد؛ تا اینکه در دوره ابوسعید به اوج خود رسید، اما تعارضات درونی دولت ایلخانی و نفوذ و قدرت رشک‌برانگیز این خاندان، سرانجام آنان را به زیر کشید. با قتل عام آل چوپان، گرچه طومار سلسله ایلخانیان نیز پیچیده می‌شد، اما پناه بردن آخرین بازماندگان این خاندان (تیمورتاش) به رقیب دیرینه ایلخانان نیز نتوانست صلح میان دو دولت مسلمان ایلخانی و مملوک را خدشه‌دار کند؛ صلی که با مساعی امیر چوپان به دست آمده بود و پس از ناامیدی از تمام راه‌های رفته و نرفته برای رسیدن به مدیترانه، به منزله تسلیم در برابر سد ممالیک بود. این پژوهش بر آن است با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی، به تأثیر لشکرکشی‌های نظامی به سمت مدیترانه، بر جایگاه خاندان چوپانی در دوره ایلخانان بپردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فراز و فرود خاندان چوپانی با نقش آنان در مناسبات میان ایلخانان و مملوکان، به‌ویژه عوامل و نتایج لشکرکشی‌های آنان به سمت مدیترانه ارتباط مستقیم داشته است.

واژه‌های کلیدی: ایلخانان، مدیترانه، خاندان چوپانی، مملوکان مصر.

استناد: استواری، نسرین، عبدالرسول خیراندیش و احمد فضل‌نژاد. (۱۴۰۴). *لشکرکشی‌های ایلخانان مسلمان به سمت مدیترانه و تأثیر آن بر فراز و فرود خاندان چوپانی*، مجله تاریخ ایران، پاییز و زمستان، سال ۱۸، شماره ۲، صص ۱-۲۹.



Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

به قدرت رسیدن یک شاهزاده از تبار هلاکوخان در دربار ایلخانان، همواره تحت تأثیر دو عامل بوده است: یکی ارجحیت و مقبولیت شاهزاده‌ای که در خراسان استقرار داشت و این امر با استقرار اباقا در آنجا به صورت یک سنت در آمد؛^۱ دوم موازنه قدرت میان امرای مغولی که در قوریلتای پس از مرگ ایلخان شرکت داشتند. با توجه به اینکه در بیشتر سال‌های دولت ایلخانان، تبریز پایتخت بود، شکل‌گیری چنین مجلس‌های مشورتی کاملاً به شرایط سپاهیان بستگی داشت که در همین نیمه غربی مستقر بودند. بخشی از این لشکرها در مرز قفقاز، بخشی در مرز خراسان و بخشی در مرز با مملوکان مصر و شام قرار داشتند. سیر ایفای نقش امیران در دولت ایلخانان چنان بود که از دوره اباقا تا غازان، امرای لشکرهای مستقر در خراسان در به قدرت رسیدن ایلخان یک‌تازی می‌کردند؛ درحالی که امرای لشکرهای مستقر در نیمه غربی، در استحکام موقعیت او که درواقع اداره امور کشور بود، نقش آفرین بودند. تناوب چنین امری با موضوع رقابت میان دبیران خراسانی و عراقی در دولت ایلخانان مورد توجه و بررسی قرار گرفته، اما در مورد امیران لشکری، از جمله امیر چوپان و به صورت ویژه، ارتباط قدرت‌گیری وی و خاندانش با پیشروی ایلخانان به سمت مدیترانه، بررسی مرتبطی انجام نشده است.

در راستای قدرت‌گیری امرای لشکری و از جمله خاندان چوپانی، باید اذعان داشت که به‌طور معمول در دولت ایلخانان، هر یک از امیران مغول که در به تخت نشاندن ایلخان نقش موثرتری ایفا می‌کرد، عنوان امیرالامرای می‌یافت و بالطبع اداره امور کشور را در دست می‌گرفت. هرچند امیر چوپان در به قدرت رسیدن غازان خان و اسلام‌پذیری وی تلاش‌هایی کرد، اما نقش اصلی را امیر نوروز در سال ۶۹۴ ق. ایفا کرد؛ امیری که تنها دو سال بعد، در ۶۹۶ ق. به دستور غازان کشته شد. در ادامه حکومت غازان، این منصب به دست قتلغشاه نویان افتاد که فرماندهی مغولان در جنگ‌های شام را نیز برعهده داشت. با این حال، در سه رشته نبردهای غازان با ممالیک، امیر چوپان در پیروزی ناپایداری که در نبرد «مجمع المروج» (۷۹۹ ق.) نصیب ایلخانان شد، سهیم بود. شاید یکی از مهم‌ترین تبعات داخلی نبردهای جبهه شام، پدید آمدن رقابت میان این دو امیر بود. هرچند غازان خان به واسطه خویشاوندی، بیشتر طرف قتلغشاه را داشت، اما الطاف و عنایات خاص خود را متوجه امیر چوپان می‌کرد؛ تا آنکه قتلغشاه در سال ۷۰۶ ق. در جریان لشکرکشی به گیلان کشته شد و این پیشامد راه را برای رسیدن امیر چوپان به امیرالامرای هموار کرد. پیش از آن، مرگ نورین آقا-که در دوره غازان حفاظت از مرز قفقاز را داشت-نیز ناخواسته میدان را برای امیر چوپان باز کرده بود؛ البته حذف امیر نوروز به اتهام ارتباط با مملوکان را

۱. مشکلاتی که الوس جغتای به عنوان سرزمین حائل میان ایلخانان و دربار قآن بزرگ در چین به وجود آورده بود و نیز تفکرات توسعه‌طلبانه آنان به سمت خراسان، ایجاب می‌کرد که این ولایت توسط ولیعهد ایلخان اداره شود.

نیز باید بدان افزود. در دورهٔ ابوسعید که دیگر شاهزاده‌ای به عنوان ولیعهد در خراسان مستقر نبود، امیر چوپان علاوه بر پاسداری از مرز قفقاز و شام، با لشکرکشی‌های پی‌درپی حفاظت از مرزهای شرقی را نیز برعهده گرفت. بنابراین وی در سه مرز اصلی و پرمناقشهٔ ایلخانان مصدر خدمات مهمی شد. شجاعت و کاردانی امیر چوپان و تلاش بسیاری که در تثبیت اسلام‌پذیری ایلخانان از خود نشان داد، از عوامل اصلی موفقیت‌های وی بود. به‌طور کلی در بیشتر دورهٔ ایلخانی الجایتو و ابوسعید، امیر چوپان با از میدان به در کردن رقیبان، اقتدار کامل خویش را حفظ کرد؛ تا آنکه به دلایلی که در متن پژوهش خواهد آمد، مورد خشم ابوسعید قرار گرفت و جان و خاندان خویش را بر سر این کار نهاد.

پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی، درصدد است با جمع‌آوری داده‌ها از منابع دست اول و تحقیقات جدید، ضمن بررسی اجمالی اهمیت لشکرکشی ایلخانان به سمت مدیترانه و نبردهای آنان با مملوکان، تأثیر این لشکرکشی‌ها بر جایگاه سیاسی و نظامی خاندان چوپانی را مورد ارزیابی قرار دهد. بر همین اساس، آنچه به نوشتار حاضر ضرورت بخشیده، پاسخ به سؤال اصلی پژوهش است که: پیشروی به سمت سرزمین‌های مدیترانه شرقی، چه نقشی در مناسبات میان ایلخان و سردارانشان، به‌ویژه فراز و فرود خاندان چوپانی داشته است؟ بنابراین با توجه به اهمیت تحولات مرزهای غربی ایلخانان و مراودات آنان با ممالیک مصر و شام، بازشناسی قدرت امیران (مطالعه موردی: امیر چوپان) در پرتو جهانگشایی مغولان به سمت غرب و دروازه‌های شرقی مدیترانه، امری ضروری می‌نماید.

مطالعات دربارهٔ خاندان چوپانی، به‌جز چند پژوهش اختصاصی محدود، عمدتاً به صورت کلی و پراکنده، در کنار موضوعات دیگر مورد بررسی قرار گرفته است. مرتبط‌ترین پژوهش در این باره، توسط ابوالفضل نبئی با عنوان *تاریخ آل چوپان* است که نویسنده در کتاب خود، از آغاز قدرت‌گیری اجداد امیر چوپان در عصر چنگیز تا قدرت‌گیری و زوال آنان در دورهٔ ابوسعید ایلخانی سخن گفته است. این پژوهش ارزشمند گرچه به تفصیل به تمام زوایای زندگی و اقدامات امیر چوپان پرداخته، اما در جایگاه یک تألیف تاریخی روایی، جای خالی تحلیل و واکاوی علل، انگیزه‌ها و پیامد اقدامات شخصیت‌ها در آن خالی است و بالطبع در ارتباط با موضوع پژوهش حاضر نیز مطالب غنی و البته خام، منجر به برقراری ارتباط میان گرم شدن جبهه فتوحات به سمت شام و مدیترانه و قدرت‌گیری امیرچوپان و حتی ارتباط میان این متغیرها با افول قدرت ایلخانان نشده است. پژوهش مرتبط دیگر، مقاله مفصل و جامعی است با عنوان «سقوط امیر چوپان و افول ایلخانیان، ۱۳۳۷-۱۳۳۷: دهه‌ای از ناآرامی در ایران مغولی» نوشته چارلز ملویل که در آن نویسنده به بررسی جامع عوامل و پیامدهای سقوط امیر چوپان و تأثیر آن بر روند افول ایلخانیان پرداخته است. «روابط امیر چوپان و سلطان ابوسعید ایلخانی، واکاوی علل و انگیزه‌های قتل امیر چوپان» از فریدون الهیاری و عادل شعبانی، پژوهش پربار دیگری است که در آن به موضوع قدرت‌گیری امیر

چوپان در حکومت ایلخانی و فراز و فرودش در دوران ابوسعید و بررسی علل و انگیزه‌های قتل وی پرداخته شده است. همچنین در مقاله‌هایی مانند «ازدواج‌های سیاسی در دوره واپسین حاکم ایلخانی» نوشته کبری بیرگانی قربانی و مسعود ولی عرب، به ازدواج‌های امیر چوپان با دختران الجایتو و ازدواج ابوسعید با بغدادخاتون پرداخته شده و در مقاله «امرای مغول و اسلام‌گرایی در دوره ایلخانان» نوشته جواد عباسی، در بررسی اسلام‌گرایی حاکمان مغول، تنها اشاره‌ای گذرا به گرایش‌های دینی امیر چوپان شده است. بنابراین علاوه بر آنکه پژوهش‌ها درباره آل چوپان اندک است، در هیچ‌یک از این تألیفات نیز به مخاصمات ایلخانان و ممالیک در مسیر پیشروی به سمت مدیترانه و تأثیر این سیاست بر قدرت‌گیری امیر چوپان، پرداخته نشده و پژوهش حاضر از این دیدگاه منحصر به فرد است.

جهت‌گیری سیاست خارجی ایلخانان به سمت سواحل شرقی مدیترانه

منطقه راهبردی شام قدیم، شامل سوریه، اردن، لبنان و فلسطین امروزی می‌شد؛^۱ راه‌های تجاری ایران و عراق عرب و نیز بخشی از تجارت دریایی خلیج فارس متوجه این نواحی بود. حضور صلیبیون و نقش واسطه‌ای آنها در تجارت با اروپا و همچنین فعالیت تجار سواحل لوانت، به‌خصوص ونیزی‌ها موقعیت ممتازی به این منطقه بخشیده بود (رضوی، ۱۳۸۸: ۲۳۰). بخش عمده‌ای از تجارت با شرق (هند و آسیای جنوب شرقی)، از طریق شرق مدیترانه به اروپا می‌رسید و یا از طریق دریای سرخ، در مسیر قاهره و اسکندریه جریان می‌یافت (بولنوا، ۱۳۸۳: ۲۶۷). این جغرافیا در بازه مهم تاریخ ایوبیان (۵۶۷-۶۵۸ ق) تا پایان ممالیک (۶۴۸-۹۳۳ ق)، شاهد رویدادهای سرنوشت‌سازی چون تداوم جنگ‌های صلیبی (۱۰۹۵-۱۲۹۱ م/۴۸۸-۶۹۰ ق) و حمله مغولان بود.^۲ مقارن با همین اوضاع، منگوقاآن در سال دوم سلطنت خویش، طرح جهانگشایی چنگیزخان را از سرگرفت و برادر کوچک‌تر خود هلاکو را روانه غرب کرد.^۳ لشکرکشی هلاکوخان از مغولستان به طرف غرب، پس از ورود او به خراسان در ۶۵۴ ق. تا چهار سال بعد، چهار نتیجه را در پی داشته است.

۱. شهرهای عمده شام قدیم شامل حلب، دمشق، حمص و بنادر مهم سویدی، انطاکیه، لاذقیه، طرسوس، طرابلس و عکا بود که از نظر مواصلاتی و تجاری اهمیت و رونق بسیاری داشتند.

۲. حکومت ایوبیان با وفات آخرین خلیفه فاطمی (عاضد) و حکمرانی صلاح‌الدین ایوبی -بنیان‌گذار این سلسله- در سنهٔ ۴۸۰ ق/۱۰۸۹ م. پایان یافت. این واقعه سرآغاز روی کار آمدن ممالیک به سرکردگی مملوک‌های ترکمان قودوز نام بوده است (میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۱۱۸/۵). در آستانه حمله مغول، بلاد شام بین سه شاهزاده ایوبی تقسیم شده بود (Aigle, 2014: 200) و مصر در دست ممالیک بود.

۳. سپاه مغربه در زمان چنگیز مأمور پیشروی به سمت غرب بود. پس از وفات چنگیز، اوکتای قاآن فرمان لشکرکشی به روسیه را داد که در اثر آن، این سرزمین به مدت دو قرن و نیم زیر سلطه تاتارها درآمد. مغولان سپس به گرجستان حمله بردند و تفریس و برخی شهرهای دیگر را در سال ۱۲۳۸ م. به تصرف درآوردند. در پاییز ۱۲۴۱ م. اروپای مرکزی تا بالتیک به دست مغول‌ها افتاد، لوتی دهم پادشاه فرانسه فرمان دعای همگانی و پاپ اعلان جهاد با مغولان را داد؛ تا اینکه مرگ ناگهانی اوکتای و بازگشت سران سپاه به آسیا و همچنین شکستی که مغولان از امیرکبیر اتریش خوردند، اروپا را نجات داد (لین‌پول، ۱۳۱۲: ۱۸۴، ۱۸۵؛ پشرون، [بی‌تا]: ۲۶۲).

- قلع و قمع اسماعیلیان تا اواسط سال ۶۵۵ ق؛
- تصرف بغداد و پایان دولت عباسیان در سال ۶۵۶ ق؛
- تأسیس دولت ایلخانان مغول در ایران ۶۵۶ ق؛
- رسیدن به خط ساحلی شرق مدیترانه برای مدتی هرچند کوتاه در نقطه جغرافیایی عین جالوت در سال ۶۵۸ ق.

غلاوه بر سرزمین ایران که خود در شاهراه تجارت جهانی، حلقهٔ ارزشمندی بود، دومین حلقهٔ مهم اقتصادی و استراتژیک با فتح بغداد کامل شد تا راه دستیابی به سواحل شرقی مدیترانه هموار شود. بر همین اساس، هلاکوخان تمام تلاش خود را در تثبیت قدرت مغولان در آناتولی و به انقیاد درآوردن سلاجقه روم، فتح جزیره و لشکرکشی به شام، به کار گرفت (رانسیمان، ۱۳۶۰: ۳/۳۵۶؛ ابرهارد مایر، ۱۳۷۱: ۳۱۶). تشکیل اولوس هلاکو پس از سقوط بغداد و لغو خلافت عباسی توسط مغولان در سال (۱۲۶۰ م/۶۵۸ ق)، ژئوپلیتیک سرزمین‌های شرق مصر را عمیقاً تغییر داد و برای نخستین بار این بخش از دارالاسلام تحت حاکمیت یک قدرت غیرمسلمان قرار گرفت (Aigle, 2014: 199).

گرچه هدف پژوهش حاضر باز کاوی این نتایج نیست، اما زمینه‌های قدرت‌گیری خاندان چوپانی، از خلال چنین تحولاتی در دولت ایلخانی و بازتاب آن در جریان لشکرکشی‌های غازان خان و الجایتو به شرق مدیترانه، قابل بررسی است. با این حال، جای این پرسش وجود دارد که هدف اصلی از این لشکرکشی‌ها چه بوده است؟ با توجه به اینکه در خلال گزارش‌های تاریخی، برنامه‌ریزی مشخصی وجود ندارد، تنها راه ممکن در بررسی اهداف مغولان، همچنان سیر وقایعی است که رخ داده است. اگر در اینجا هدف هلاکو را با پایان کار لشکرکشی او در نظر بگیریم، رسیدن به مدیترانه را نشان می‌دهد؛ زیرا درحالی که هنوز گرد و غبار فتح بغداد فرو ننشسته بود، لشکرهایی از مغولان راهی شام شدند تا به مدیترانه برسند؛ چنان که پیش از آن و در هنگامه گشودن قلعه‌های اسماعیلیان ایران و درحالی که لشکرهای مغول در دامنه‌های البرز به سر می‌بردند، مقدمات به تسلیم کشاندن قلعه‌های اسماعیلیان شام فراهم می‌آمد.^۱ درواقع پس از فتح سراسری ایران، یکی از اهداف مهم ایلخانان - اگر نگوییم مهم‌ترین هدف - رسیدن به سواحل مدیترانه بوده است. رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ در مورد اهداف لشکرکشی هلاکو نوشته است: منگوقاآن به هلاکو فرمان داد تا به فتح سرزمین ایران تا اقصی بلاد مصر بپردازد (همدانی، ۱۳۷۳: ۶۸۲/۲). این در حالیست که در جهانگشای جوینی که اندکی پس از فتح بغداد توسط هلاکو نوشته شده،

۱. بازماندگان اسماعیلیان در شام سیادت خلیفه را قبول کردند و تحت نفوذ سلطان مصر قرار گرفتند. سلطان از فدائیان اسماعیلی برای کشتن دشمنان فرنگی و مغولان استفاده می‌کرد؛ چنان که سوء قصد فدائیان اسماعیلی به جوینی در سال ۶۷۰ ق/۱۲۷۱ م. به دستور سلطان مصر بوده است (هاجسن، ۱۳۸۷: ۳۵۵، ۳۵۷-۳۵۸).

فقط اشاره به فرمان منگوقاآن به هلاکو برای ضبط نواحی غربی شده است (جونی، ۱۳۹۱: ۹۵۱/۳) و در روایتی دیگر از شبانکاره‌ای، منگوقاآن بلاد غربی را «از آب جیحون تا کنار آب فرات و مملکت مصر و شام» به هلاکو بخشید (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۵۹)، اما در عمل، درحالی که نیروهای مغول به سرپرستی هلاکو شکست‌ناپذیر می‌نمود و تا مرزهای شام را به تصرف درآورده بود، حکومتی قوی در مصر با فرمانروای مقتدری چون بیبرس^۱ بر سر کار آمد. وی سد استواری در برابر مغولان برپا کرد و در عین جالوت (۶۵۸ق) تاریخ‌ساز شد. این نبرد علاوه بر نتیجه مستقیم آن که توقف مغولان در راه مغرب و رسیدن به مدیترانه بود، مصر را به عنوان رهبر جهان اسلام و منجی بقایای خلافت اسلامی مفتخر ساخت (الصیاد، ۱۹۷۰: ۳۱۸)؛ همچنین از این تاریخ تا پایان دوران ایلخانان، گشودن راه‌های شرق مدیترانه و مصر را به سیاست غالب و تهاجمی حاکمان مغول تبدیل کرد. حتی تا زمانی که دمشق فتح نشد، خان بزرگ فرمان رسمی سلطنت ایران را برای هلاکو تایید نکرد (بیانی، ۱۳۷۱: ۳۶۵/۲-۳۶۶). از آغاز ظهور مغولان که جوزجانی (متوفای پس از ۶۷۲ق) آن را با قیامت یکسان دانسته (جوزجانی، ۱۳۶۲: ۹۲/۲) تا هنگامی که احمد تکودار به عنوان نخستین ایلخان مسلمان مورد خشم قرار گرفته و جان بر سر سیاستی گذاشت که برای نزدیکی به ممالیک اتخاذ کرده بود،^۲ تا زمانی که غازان و برخی سرداران مغول با چارچوب‌های حساب‌شده و در زمان مناسب‌تری به اسلام گرویدند، ایلخانان مغول دست به اتخاذ هر سیاستی برای پیشروی به سمت شرق مدیترانه زدند. غازان علاوه بر تعهدش به ایدئولوژی تسخیر مغول، حتی به نظر می‌رسد به عنوان یک حاکم مسلمان آرزوی کنترل جهان مسلمان شرقی را نیز داشته است. لقب پادشاه اسلام، شایعه پیشگویی پیامبر مبنی بر منجی آخرالزمان بودن غازان و ادعای اقتدار مسیحیایی، سیاستی بود که در این راستا به کار گرفته شد (hope, 2016: 180). در راستای تحرکات نظامی نیز دوره غازان آغاز دور جدیدی از حملات سازمان‌یافته به سمت مدیترانه شرقی بود؛ حتی پنجاه سال بعد که غازان‌خان بار دیگر به شام لشکر کشید، در همان مسیر منگوتیمور پیشروی کرد (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۲۹۱/۲-۱۲۹۲).

حکومت ایلخانان در شرایطی که امور کشور به علی چون ضعف حاکمیت، شرایط نامساعد اقتصادی و عدم تناسب و همراهی میان طبقه حاکمه (مغولان نامسلمان) و عامه ایرانیان، سامان چندانی نداشت، به غازان سپرده شد و این امر را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ ایلخانان دانست. از این زمان به بعد، با حاکمان مسلمان‌شده و سیل امرا و بزرگانی از مغول که به این دین درآمدند، روبه‌رو می‌شویم؛ چنان‌که

۱. رکن‌الدین بیبرس که از ممالیک ملک صالح بود و قبیچاق نژاد بر وی خروج کرد و ملک مظفر را منکوب و مقهور گردانیده (میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۱۱۹/۵).
 ۲. احتمالاً یکی از علل شورش ارغون بر احمد تکودار، علاوه بر مسلمانی وی، مصالحه او با ممالیک و به فراموشی سپردن میراث و خواسته چنگیزخان یعنی برنامه جهانگشایی به سمت غرب بود. همچنین رایج‌ترین دلیلی که منابع فارسی برای کاهش محبوبیت احمد بیان کرده‌اند، خیانت وی به انتظارات نویان‌ها بوده است. برای مثال، وی میزان حقوق شاهزادگان اردوی مغول را به نصف مقدار پیشین کاهش داده بود (hope, 2016: 129).

به نظر می‌رسد علاوه بر آنچه معمولاً دربارهٔ مسلمانی ایلخانان با عنوان سیاست آنان برای همسویی با رعیت مسلمان خود و حتی نزدیکی به مصر به منظور رونق تجارت و البته پیشروی دیپلماتیک به سمت شرق مدیترانه بیان می‌شود، یکی از جنبه‌های مهم پذیرش اسلام توسط غازان، تلاش برای همسو کردن امرای مسلمان‌شدهٔ ایلخانی با خود به عنوان اعضای یک مذهب واحد و در قالب خدمت امیران مسلمان به سلطان مسلمان و در نتیجه، محدود کردن تهدید مخالفت سیاسی بود. بر همین اساس و بر مبنای موضوع پژوهش، صعود امیر چوپان مسلمان در هرم قدرت نیز از همین برههٔ زمانی قابل پیگیری است (Melville, 1996: 64).

جبههٔ نبرد با ممالیک؛ فرصت ترقی امرای لشکری

دولت ایلخانان برای مقابله با مملوکان مصر و شام، دست کم سه لشکر روم، دیاربکر و بغداد را به‌طور دائمی مأمور مراقبت از مرزهای غربی که در حدود فرات بود، کرد. اباقا دومین ایلخان مغول را می‌توان آغازگر دفاع از مرزهای ایران‌شهر در دو جبههٔ خراسان و شام دانست (عباسی و محمدی، ۱۳۹۰: ۵۷). از این رو، آن دسته از امرای مغول که در مرزها مستقر بودند، همواره اعتبار و اقتدار بیشتری داشته‌اند و باز از همین پایگاه فرصت می‌یافتند تا در رساندن یک شاهزاده مغول به مقام ایلخانی، ایفای نقش مؤثرتری داشته باشند. در نیمهٔ اول دولت ایلخانان، با توجه به اینکه شاهزادهٔ مستقر در خراسان برای رسیدن به مقام ایلخانی شانس بیشتری داشت، امیران مغولی مأمور در مرزهای شرقی و امتداد جیحون، به منظور برکشیدن خود به همراه شاهزاده مذکور، تکاپوی بیشتری از خود نشان می‌دادند. ایلخانانی چون اباقا، ارغون، غازان و الجایتو با چنین زمینه‌ای از نیمهٔ خراسانی قلمرو ایلخانان برخاستند. در این سمت، علاوه بر مرز دوردست کنارهٔ رود سند، دولت مهاجم جغتایی مستقر در آن سوی جیحون نیز به قصد تصرف خراسان، مدام متعرض قلمرو ایلخانان می‌شد. طولی نکشید که مخاطرات چنین تعرضاتی به دو دلیل افزون شد؛ یکی آنکه شعبهٔ جغتایی خاندان چنگیزخانی مسلمان شدند و دیگر آنکه هرگاه دولت ایلخانان به جنگ مملوکان مصر و شام در غرب فرات می‌رفت و یا حتی در تهاجمات اردوی زرین به شمال غربی ایران، جغتاییان با استفاده از فرصت، خراسان را مورد تهدید قرار می‌دادند (هروی، ۱۳۵۲: ۶۹۱). این امر باعث شده بود موقعیت دولت ایلخانان در برابر مملوکان مصر و شام، بستگی بسیار به شرایط مرزهای جیحون داشته باشد. البته تحولاتی که در دوره میانی دولت ایلخانان از احمد تکودار تا غازان رخ داد، این معادله را دچار تغییر کرد. این مسئله موجب شده بود مرز مهم غربی ایلخانان در برابر مملوکان گاه در درجه دوم اهمیت به نسبت مرزهای شرقی در برابر جغتاییان دیده شود؛ درحالی که به واقع چنین نبود؛ زیرا نه تنها پایتخت ایلخانان در گوشهٔ شمال غربی ایران بود، بلکه بیشترین

تعداد لشکرها هم در مرزهای قفقاز، در مقابل خاندان جوچی و دولت مملوکان در مرز فرات مستقر بودند. این دو دولت با اتحادی نانوشته که در آن (به رسمیت شناختن) مقام و منزلت خلیفه عباسی ساکن در قاهره نقش مهمی داشت، نیمه غربی قلمرو ایلخانان را تهدید می کردند (Amitai & Preiss, 2004: 63). از این رو، تحولات دفاعی این دو متحد (برخلاف اقدامات و پیمان‌های اتحاد بی‌ثمر و ناهماهنگ ایلخانان و پاپ و سلاطین اروپا) همیشه هماهنگ و همزمان صورت می گرفت.^۱ چنین تهدیدهایی در زمان غازان‌خان به اوج خود رسید و این بدان سبب بود که از یک سو، مملوکان تا سال ۱۲۹۱ م. در جنگ‌های صلیبی پیروز شدند و در سواحل شرقی مدیترانه موقعیتی برتر پیدا کردند و از سوی دیگر با مسلمان شدن مغولان به فرمان غازان‌خان، دشمنی میان آنان با رقابت در مسلمانی و ادعای رهبری جهان اسلام، درآمیخته شد و غازان مسلمان بیشترین و پردامنه‌ترین نبردها را با ممالیک مسلمان داشت (Amitai & Biran, 2005: 377).

با تمام این اوصاف، نکته مهمی که پرده از قصد ایلخانان در پیشروی به سمت شرق مدیترانه برمی دارد، این واقعیت است که ایلخانان همیشه در مرزهای قفقاز و خراسان مدافع بودند، اما در مرز با شام مهاجم به شمار می آمدند؛ زیرا از ابتدا آرمان مغولان و وصیت چنگیز، مغولان را به سمت مدیترانه و حتی پیش از آن، به اروپای شرقی کشانده بود (مورگان، ۱۳۷۱: ۸۷). البته در نهایت، دولت مملوکان با تهاجمات خود در غرب فرات و داشتن دست بالا در دفع حملات ایلخانان، آنان را به اتخاذ موضع دفاعی وا داشت. در روابط میان ایلخانان و ممالیک، هم لشکرکشی‌های نظامی و هم ابتکار صلح از طرف مغولان می آمد و به استثنای هجوم بیبرس به آناتولی در سال ۱۲۷۷ م، رویارویی‌های عمده ایلخانان و ممالیک به سبب لشکرکشی ایلخانان به سوریه اتفاق افتاد (Amitai & Biran, 2005: 373). این لشکرکشی‌ها عمدتاً با تلاش امرای جویای نام و حتی گاه به تحریک پناهندگان مصری، در راستای خواسته دیرین مغولان برای رسیدن به سواحل شرقی مدیترانه صورت می گرفت.

لشکرکشی‌های غازان به شام و برکشیدن امیر چوپان

غازان‌خان در سال ۶۹۴ ق. با کمک امیر نوروز به مقام ایلخانی رسید؛ در همین سال نیز غازان مسلمان شد، نام محمود گرفت و مخالفان خود را که شامل پنج شاهزاده و ۳۵ امیر بودند، از میان برداشت (قطبی اهری نجم، ۱۳۸۸: ۲۰۳). دو سال بعد امیر نوروز و خاندانش را سرکوب کرد و مجال و فرصت

۱. علاوه بر تحرکات نظامی، حتی این فشارها به دنبال اسلام آوردن حکومت‌های مغول همسایه بیشتر شد. هنگامی که برکای (۶۵۴-۶۶۴ ق/۱۲۵۶-۱۲۶۶ م) پسر جوچی و فرمانروای مغولان دشت قپچاق و براق‌خان فرمانروای ماوراءالنهر اسلام آوردند و سیاست دوستی با ممالیک را در پیش گرفتند، دولت ایلخانان در معرض تهدید و فشار قرار گرفت. دشمنی با اسلام برای دولت ایلخانی از داخل و خارج بسیار گران تمام شده بود. براساس همین ضرورت بود که احمد تکودار (۶۸۰-۶۸۳ ق/۱۲۸۱-۱۲۸۴ م) به عنوان نخستین ایلخان مسلمان شد (خبراندیش، ۱۳۷۶: ۴۲).

عرض اندام برای امیر چوپان^۱ در همین برهه فراهم شد. ایلخان حتی با قبول اسلام، تغییراتی در مناسبات با جوامع و دولت‌های مسیحی به وجود آورد (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۶: ۲۸۳). این اقدامات نه تنها اقتدار تمام‌عیار غازان‌خان را افزون ساخت، بلکه در همراهی با تحولاتی که در دولت جغتاییان رخ داد، موجب اطمینان بیشتر از مرزهای خراسان شد. از این پس، اولجایتو برادر غازان، در سمت ولیعهدی از مازندران تا هرات را محافظت می‌کرد، مرزهای شرقی قلمرو با کاردانی امیر چوپان که در خدمت الجایتو بود، به آرامش نسبی رسید و در مرزهای قفقاز نیز به مساعدت خاندان مغولی نورین، شرایط دفاع از مرزها بهتر از سابق شده بود. این مشهورات بدان سبب آورده شد که لشکرکشی غازان‌خان به سواحل شرقی مدیترانه و ارزش همراهی خاندان چوپانی بهتر دیده شود؛ زیرا با همه این احوال، ایلخان با دو مشکل بزرگ روبه‌رو بود: نخست آنکه خزانه دولت ایلخانی خالی بود و گرفتن مالیات‌های اضافی نیز به دور از مشکل نبود؛ در عین حال، چنین درآمدی برای جلب همکاری لشکریایی که قرار بود به شام اعزام شوند، ضروری می‌نمود. به هر حال، اصلاحات ارضی، اقتصادی و مالیاتی غازان برای حل این مشکل تا حدودی کارگشا بود. دوم آنکه هرچند اسلام‌پذیری ایلخان، شرایط داخلی دولت ایلخانی را بهبود بخشیده بود، اما جنگیدن با دولت مسلمان مملوکان که از همکاری خلیفه عباسی ساکن در قاهره برخوردار بود و همچنین بر حجاز - سرزمین وحی و قبله‌گاه مسلمانان - حکومت می‌کرد، پیچیدگی‌های خاص خود را داشت. راه حل مشکل دوم آن بود که نماد و نمود اسلامی بودن دولت ایلخانی، هرچه بیشتر نشان داده شود (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۲۰-۲۱). برای این منظور، علاوه بر اصلاحات معروف غازانی (همدانی، ۱۳۵۸: ۱۱۲-۱۱/۲)، به‌طور خاص در تمهید مقدمات لشکرکشی به شام و در مسیر رفتن لشکرها به آنجا اقدامات شاخصی صورت گرفت که شامل موارد زیر بود:

- گرفتن فتوا از علمای اسلام در ایران بر وجوب دفاع از مسلمانان در برابر تهاجمات دولت مملوکان^۲ (همدانی، همان، همان‌جا)؛
- نشان دادن صلح‌خواهی و مسالمت‌جویی غازان‌خان در مقابل ظلم و اجحاف مملوکان به مردمان ایران و شام، با ارسال نامه و اعزام فرستادگانی به مصر (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۳۰/۲)؛
- ساختن مسجد و تعمیر و تکمیل مقابر امامان شیعه و رفتن به زیارت آنان و اصحاب و یاران آنها. به علاوه ادای نذورات و افزودن بر اوقاف و کمک به نیازمندان و خواندن نماز جماعت پیش از جنگ

۱. امیر چوپان فرزند ملک‌بن توداؤن از ایل سولوس (سولدوز) بود که به تبع پیشینه خانوادگی، از سال ۶۵۹ ق. وارد دستگاه حکومتی ایلخانان شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۰۷). وی با تلاش و کاردانی در امور نظامی و سیاسی، توانست در زمان سه ایلخان غازان، اولجایتو و ابوسعید، از یک فرمانده ارشد نظامی به امیرالامرای و نائب‌السلطنگی صعود کند و با دو دختر الجایتو موسوم به دولندی و ساتی‌بیگ ازدواج کند (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۸۶/۱).

۲. در سال ۶۹۷ ق. در دوران سلطنت لاجین، چهارهزار سوار از مصر تا ماردین و رأس‌العین و حوالی آن را غارت کردند و مرتکب اعمال شنیعی شدند؛ چنان‌که در پیشگاه مسجد جامع شراب خوردند و چنگ نواختند و زنان آزاده مسلمان را به اسارت گرفتند. غازان بسیار از این خبر متأثر و متألم شد (الأمین، ۱۴۱۴ ق: ۳۰۰). با توجه به اینکه غازان و رعایای وی مسلمان بودند، او جنگ با سلاطین خطاکار مصر و شام را به نوعی جهاد می‌دانست.

(همدانی، همان، ۱۲۹۲-۱۲۹۸؛ ابن فوطی، ۲۰۰۳: ۳۳۳-۳۳۵)؛

- ملاطفت و دلجویی از مردم شام با ممانعت لشکریان از غارت و کشتار و تخریب و نوشتن نامه‌هایی در توجیه لشکرکشی و نیز ارائه توضیحات در مورد اصالت نسب غازان خان و بی‌اصل و نسب بودن الملك الناصر پادشاه مملوک^۱ (همدانی، ۱۳۷۳: ۲/۱۲۹۴-۱۲۹۵).

در طرح و اجرای این اقدامات و به‌خصوص در نشان دادن چهره‌ای مسلمان از دولت ایلخانان، امیر چوپان بیش از دیگر امیران مغول نقش داشته است. می‌توان گفت هرچند امیر چوپان در به ایلخانی رسیدن غازان، الجایتو و ابوسعید تأثیر مستقیم داشت و همچنین به واسطه دفاع از مرزها بود که از هرم قدرت بالا رفت، اما ثبات قدم وی در مسلمانی به همان اندازه کفایت و کاردانی نظامی وی دارای اهمیت است. هیچ‌یک از امرای مغول به مانند امیر چوپان در پایبندی به شریعت اسلام راسخ نبودند (نبئی، ۱۳۵۲: ۱۶۳-۱۶۴). در لشکرکشی‌های غازان به شام نیز رعایت جانب مسلمانی به عنوان بخشی از راهبرد نظامی، مورد تأکید تمام او بود. سرانجام نیز برقراری صلح میان ایلخانان و مملوکان در سال ۷۲۱ ق. که شاخصه‌های اسلامی در آن نقش مهمی داشت، در روزگار امیرالوئی امیر چوپان صورت گرفت و با باز شدن راه حج بر مسلمانان ایران، این امیر چوپان بود که برای آسایش حجاج در حجاز و درواقع به قصد اعمال نفوذ و تأثیرگذاری در حجاز، دست به کار خیرات و مبرات شد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۴۶/۳). پیش از این و با توجه به تصرف نواحی شرقی قلمرو اسلام توسط مغولان و قطع شدن حرکت کاروان‌های حج، وابستگی مالی حجاز به مصر افزایش یافت و سلطان مصر عنوان «خادم الحرمین» گرفته بود (آبرری و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۹۳). بنابراین شاید بتوان گفت که بر اثر صلاحیت نظامی و قدرت دیپلماسی توأمان امیر چوپان، صلح با ممالیک در دوره مسلمانی ایلخانان، جبهه دیگری از فتوحات به سمت مصر و شرق مدیترانه بود. تا جایی که تلاش امیر چوپان برای اعمال نفوذ در حرمین شریفین نیز می‌تواند جلوه‌ای از این چشم‌انداز سیاسی باشد.

نقش امیر چوپان در لشکرکشی‌های غازان خان به شام

غازان با اتخاذ عنوان پادشاه اسلام، لزوم پیشی گرفتن از دشمنان مملوک خود و خلیفه عباسی دست‌نشانده آنها را تصدیق کرد؛ امیران نظامی مسلمان در تمایل سه ایلخان واپسین به پیشروی به سمت روم و شرق

۱. مسئله دیگری که بر این مناسبات عمدتاً خصمانه سایه افکنده بود، بحران مشروعیت بود. ایلخانان با توجه به اینکه به عنوان سلطه‌گرانی کافر بر مملکت اسلام چهره شده بودند، دچار این بحران بودند و ممالیک به عنوان بردگان بی‌اصلاتی که بر ولی‌نعمتان خویش شوریده بودند؛ چنان که در سال ۱۲۶۹م. ابقا قاصدی فرستاد تا به بیبرس بگوید: بهترین کاری که می‌توانید انجام دهید این است که با ما صلح کنید. شما برده‌ای هستید که در سیواس خریداری شده‌اید. چگونه می‌توانید خود را در برابر پادشاهان زمین قرار دهید؟ بیبرس در همین راستا خود را به عنوان محافظ ایمان واقعی در برابر صلیبیون و ایلخانان نشان داد. احیای نهاد خلافت و همچنین اسلامی‌سازی مناطقی که از صلیبیون بازپس گرفته شدند، ساخت مساجد و غیره، نمونه‌هایی از اقدامات بیبرس برای تطهیر و کسب مشروعیت است (Amitai & Biran, 2005: 223-231). همان اقداماتی که غازان و سران دولت ایلخانی که سرآمد آنان امیر چوپان است، در به رخ کشیدن مسلمانی خود و تحت تأثیر قرار دادن ساکنان امپراتوری اسلامی به کار بستند.

مدیترانه نقش اساسی داشتند؛ چنان که وصاف از امیر نوروز به عنوان ابومسلم دوم یاد کرده و گفته شده است که ملازمان غازان در یادآوری خاطرات قیام عباسیان و حتی استفاده از پرچم‌های سیاه در لشکر ایلخانان، تممدا داشته‌اند (Jackson, 2017: 342, 365). ایلخان در راستای انجام وظایف حمایتی یک سلطان مسلمان از رعایای خود، در سال ۶۹۹ ق. به شام لشکر کشید. به نوشته ابوبکر قطبی اهری، امیر چوپان فرمانده مقدم لشکر بود (قطبی اهری، ۱۳۸۸: ۲۰۴)، اما با توجه به اینکه رشیدالدین فضل‌الله نوشته است غازان در عزیمت به شام، قتلغشاه را در مقدمه روانه ساخت (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۲۹۰/۲)، می‌توان پی برد که منظور قطبی اهری از این سخن، مقدم لشکر بودن امیر چوپان در هنگامه نبرد است. در جنگی که در مجاورت شهر حمص در گرفت، لشکریان مملوک شکست خوردند و علاوه بر حمص، شهر دمشق نیز تصرف شد. رشیدالدین در شرح این نبرد، از پیش‌قدمی، هوشیاری و آمادگی امیر چوپان یاد کرده و در ادامه افزوده است در آرایش جنگی، غازان‌خان در قلب لشکر جای گرفته و مقدمه قلب با امیر چوپان بود (همان، ۱۲۹۲-۱۲۹۱). این خود اعتماد و اتکای غازان به او را نشان می‌دهد. با پیروز شدن در این جنگ که موسوم به «مجمع المروج» است، لشکریان غازان تا ساحل مدیترانه پیشروی کردند (همدانی، همان، ۱۲۹۸)، پس از پایان نبرد، غازان‌خان قتلغشاه و امیر چوپان را در شام نگه داشت و خود به ایران بازگشت. رشیدالدین نوشته است چندی بعد قتلغشاه در پی غازان‌خان به آذربایجان برگشت، اما از بازگشت امیر چوپان خبر نداده است (همان، ۱۲۹۶). این ممکن است بدین معنا باشد که او برای حفظ متصرفات - که البته به همت و رشادت خود وی میسر شده بود - در شام مانده بود. غازان‌خان کمی بعد با روانه کردن قتلغشاه در مقدمه، بار دیگر راهی شام شد. او این بار به سمت حلب رفت و کمی بعد به ایران بازگشت (نبی، ۱۳۵۲: ۱۰۴). در پی وی، قتلغشاه نیز راهی ایران شد، اما باز هم رشیدالدین که این خبر را آورده است، درباره بازگشت امیر چوپان چیزی ننوشته است.

در سال ۷۰۲ ق. غازان‌خان بار دیگر راهی شام شد و قتلغشاه را پیشاپیش روانه کرد. در اینجا نیز خبری از امیر چوپان نیست. از طرف دیگر، سفیرانی که غازان به مصر فرستاده بود، دست خالی بازگشتند. گرچه از طرف ممالیک نیز سفیرانی به نزد غازان آمده بودند، اما با تمام این احوال، ممالیک شرایط صلح را نپذیرفتند و به‌خصوص با دریافت صندوق‌هایی پر از اسلحه، از طرف ملک ناصر (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸: ۳۹۷/۴)، غازان مصمم به لشکرکشی دوباره شد. در این نوبت، ایلخان خود تا قلعه رجه پیش رفت و امیر چوپان به همراه قتلغشاه راهی حلب شد. پس از بازگشت غازان به ایران، رشیدالدین گزارشی ناقص از جنگ مرج الصفر دارد که نشان‌دهنده بازگشت این مورخ به همراه ایلخان به ایران است. او درحالی که از تکاپوی بی‌حاصل قتلغشاه و آشفتگی و شکست لشکر وی در برابر مملوکان خبر داده، برخلاف منابع دیگر، از امیر چوپان سخن نگفته است. البته با توجه به اینکه خبر بازگشت لشکر

شکست خورده را داده، به مانند دیگر منابع تاریخی این دوره، از خدمت شایسته امیر چوپان و تقدیر غازان از وی نوشته است. گزارش او چنین است: «امیر قتلغشاه... نوزدهم رمضان ۷۰۲ هجری به خدمت غازان خان رسید و هفدهم شوال امیر چوپان به خدمت رسید»؛ که این به معنای حدود یک ماه تأخیر در بازگشت امیر چوپان است. توضیح رشیدالدین در ادامه چنین است: «هفدهم شوال امیر چوپان که به واسطه لشکریانی که پیاده مانده بودند توقف کرده بود و ایشان را تعهد و غم خواری کرده، به آهستگی از راه بغداد می‌آورد به بندگی رسید و سیورغامیشی تمام یافت» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۳۱۴/۲).

گفتنی است آنچه رشیدالدین نوشته، این است که با رسیدن لشکر مملوکان، امیر چوپان حمله را آغاز کرد، اما قتلغشاه حرکتی نکرد. قطبی اهری در گزارشی بسیار خلاصه شده نوشته است: «... قتلغشاه را بشکستند و از لشکر او بسیار به قتل آوردند. گویند قتلغشاه در پیش می‌گریخت. امیر چوپان توقف می‌کرد و آتش می‌داد پختن و به خستگان می‌داد و نمی‌گذاشت که کسی در راه بماند و این جرأتی قوی بود» (قطبی اهری، ۱۳۸۸: ۲۰۴). البته گزارش کامل‌تر را وصاف الحضره آورده که در این لشکرکشی همراه غازان خان بوده است. او نوشته است میان امیر چوپان و قتلغشاه برای مقابله با لشکر مملوکان، اختلاف نظر وجود داشت. امیر چوپان تصرف دمشق و آماده نگه داشتن لشکریان را در اولویت می‌دانست، اما قتلغشاه یکسره کردن کار لشکر مملوکان را مقدم می‌دید؛ تا آنکه در محل مرج الصفر با الملك الناصر روبه‌رو شدند. ترس در لشکر ایلخانان از کثرت مملوکان افتاده بود و سخن از جنگ در میدانی دیگر به میان می‌آوردند، اما امیر چوپان خالی کردن میدان را موجب ضعف خودی و تقویت طرف مقابل می‌دانست. وی با استراتژی اقدام سریع و غافلگیرانه، حمله را آغاز کرد، ولی قتلغشاه نوپا قدم به میدان نگذاشت. با این حال، جناح چپ مملوکان با حملات شجاعانه امیر چوپان در هم شکست، اما با سرگرم شدن به جمع‌آوری غنایم، نیروی کمکی دشمن فرا رسید و ورق را برگرداند. امیر چوپان و قتلغشاه میدان را خالی و عقب‌نشینی کردند؛ قتلغشاه شتابان رفت و امیر چوپان آهسته راه بازگشت را در پیش گرفت. بخش دیگری از لشکر نیز به محاصره مملوکان درآمد و کمتر کسی از آنان نجات یافت. مملوکان در پی این پیروزی، نواحی غربی فرات را بازپس گرفتند (وصاف الحضره، ۱۳۳۸: ۴۱۴/۴-۴۱۵).

در مجلس و محکمه‌ای که پس از این شکست به فرمان غازان خان تشکیل شد، وی دستور داد بسیاری از امیران را از ۳۷ تا ۸۷ ضربه چوب زدند و حتی امیر چوپان به رغم رشادت در صحنه نبرد و نوازش اولیه، سه چوب خورد. البته به خاطر ابراز شجاعت و خدمتی که در نگهداری از بقایای لشکر کرده بود، از ایلخان کمر بند خاص گرفت (نبئی، ۱۳۵۲: ۱۰۵-۱۰۶). اهری درباره امیر چوپان نوشته است: «هر که از آن لشکر به حضرت برسیدند نیکنامی و مردانگی او می‌گفتند و در دل سلطان اثر کرد. او را امیر الوس نصب کرد و نام او در یرلیغ آوردند» (قطبی اهری، ۱۳۸۸: ۲۰۴). روشن است که عدم حضور غازان خان

در جنگ مرج الصفر و نیز اختلاف قتلغشاه و امیر چوپان، از عوامل شکست لشکر ایلخانان بوده است، اما در یک نگاه کلی، چه در پیروزی مجمع المروج و چه در شکست مرج الصفر، امیر چوپان پیروز میدان بود؛ زیرا امیر چوپان به سرعت توانست اعتماد غازان را بازیابد. او در بازسازی ساختار سپاه و حفظ انسجام نظامی ایلخانان و برنامه‌ریزی برای لشکرکشی‌های آینده به شام و مدیترانه، نقش کلیدی ایفا کرد و به دلیل مهارت‌های دیپلماتیک و وفاداری نسبی‌اش، به عنوان یکی از سرداران اصلی باقی ماند. ایلخان سعی کرد با تشکیل ائتلاف‌های سیاسی با غرب علیه ممالیک، امیر چوپان را در مأموریت‌های دیپلماتیک گسیل دارد (Melville, 1999: 10-11). وی همچنین کوشید با سر و سامان دادن به اوضاع داخلی دولت، اثرات شکست در برابر ممالیک را کاهش دهد، اما کمی بعد در سال ۷۰۴ ق. درگذشت و برادرش الجایتو به مقام ایلخانی رسید.

تثبیت قدرت امیر چوپان در لشکرکشی‌های الجایتو به شام

الجایتو در تاریخ ۷۰۴ ق/ ۱۳۰۵ م. به عنوان ایلخان جانشین غازان شد و گرچه غسل تعمید یافته بود، اما چون نمی‌خواست اعتقادات مذهبی بین او و رعایایش فاصله بیندازد، پس از نشستن بر تخت ایلخانی، اسلام آورد. الجایتو به ترتیب بودایی، مسیحی نسطوری و مسلمان سنی بود، اما حداقل از سال ۷۰۹ ق/ ۱۳۱۰ م. به تشیع دوازده امامی گرایش یافت و این امر شاید به دلیل ایجاد حد و مرز سیاسی با ممالیک اهل سنت بوده است (رشیدو، ۱۳۶۸: ۱۹۰؛ Jackson, 2017: 362). ایلخان جانب مسیحیان را نیز مغفول نگذاشت. وی از باب دوراندیشی و احتمالاً رونق بازار تجارت، نخست نامه‌هایی برای فلیپ چهارم پادشاه فرانسه، ادوارد دوم پادشاه انگلیس و پاپ کلمان پنجم ارسال کرد و با یادآوری امنیت راه‌های تجاری قلمرو مغولان، خواستار اتحاد با آنها شد. بر همین اساس، تلاش‌های دیپلماتیک چوپان برای ایجاد اتحاد با غرب، موجب تقویت موقعیت ایلخانان در مدیترانه شد؛ اگرچه این اتحادها همیشه پایدار نبودند. امیر چوپان که نقشی فراتر از یک فرمانده نظامی داشت، توانست به عنوان یک سیاستمدار و دیپلمات نیز تأثیرگذار باشد. وی از طریق ارتباط با صلیبیون و دولت‌های مدیترانه‌ای، سعی داشت نفوذ ایلخانان را در منطقه گسترش دهد. این فعالیت‌ها تا حد زیادی به دلیل موقعیت استراتژیک شام و اهمیت آن در مسیر تجارت و سیاست منطقه‌ای بود (Melville, 1999: 11-12).

بنابراین هنگامی که الجایتو با تشویق امرایی که از شام به او پناهنده شده بودند (حکمران دمشق و حاکم طرابلس)، به نیت رفع ظلم ملک ناصر از سر اهالی شام، در سال ۷۱۲ ق. به آنجا لشکر کشید^۱ (میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۳۰۹/۵)، امیر چوپان در مقدمه سپاه به سمت شام حرکت کرد (القاشانی، ۱۳۴۸: ۱۲۲). پس از

۱. در این نبرد هزار و پانصد زره که در فرنگ ساخته شده بود، به کار گرفته شد و «در هیچ تاریخ مسطور نیست که در بلاد یاغی اسلحه مرتب ساخته به پادشاه بیگانه رسانند» (میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۳۱۰/۵).

چندی ایلخان نیز عازم شد و در کناره رود فرات با امیر چوپان از رود گذشتند و قلعه رحه را به محاصره درآوردند و وادار به اظهار ایلی کردند. سال بعد الجایتو با حملاتی از سمت جیحون روبه‌رو شد که امیر چوپان برای مقابله با آن به خراسان شتافت. وی سال بعد برای آرام ساختن روم، به آسیای صغیر لشکر کشید. القاشانی امیر چوپان را در این نبرد «فیروز جنگ» لقب داده است (القاشانی، همان، ۱۶۶) و در ادامه گزارش وقایع، او را «استظهار و پشت و پناه سپاه» دانست (همان، ۱۶۹). اگرچه امیر چوپان اوضاع قلمرو سابق سلجوقیان روم را آرام کرد، اما طولی نکشید که در لشکرکشی مملوکان به شام، شهر ملطیه کشتار و غارت شد، نقطه مرزی رحه در شام از دست ایلخانان خارج و از دولت ارمنستان صغیر نیز باج سنگینی دریافت شد. در این برهه، دولت ایلخانان دیگر توان و یا حتی شاید تمایل پیگیری اندیشه تصرف سواحل شرقی مدیترانه را نداشت؛ به همین دلیل به صلح با مملوکان و دست برداشتن از تلاش برای تصرف غرب فرات، تن داد. بدین ترتیب، به سال ۷۲۱ ق، ده سال پس از نبرد رحه، میان دو دولت صلح برقرار شد.^۱ در این هنگام امیر چوپان امیرالامرای دولت ایلخانان که تا پیش از این، طلایه‌دار لشکرکشی به شام بود، همان‌گونه که با کاردانی از مرزهای شرق وارد عرصه نبرد با ممالیک شد، به وقت ضرورت، مقدمات و مذاکرات صلح را نیز فراهم کرد و پس از آن، به منظور تأثیرگذاری مذهبی-اجتماعی، دست به کار خیرات و مبرات در مکه و مدینه شد. به دستور امیر چوپان، برای تأمین آب مورد نیاز حجاج، امکاناتی در شهر مکه فراهم شد (ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ۷۴۸/۱). در این زمان امیر چوپان به عنوان مقام دوم حکومت ایلخانی، پایبندی این دولت به ارزش‌های اسلامی را به ممالیک و مسلمانان خارج از حوزه قدرت ایلخانان خاطرنشان می‌کرد. گشوده شدن راه مکه بر روی ایرانیان که نزدیک به ده سال انتظار آن را می‌کشیدند، موفقیتی بزرگ به شمار می‌آمد. هرچند خاندان چوپانی در سال ۷۲۸ ق. به دستور ابوسعید کشتار شدند، اما زمانی که ابن بطوطه در مکه حضور داشت، از خواندن خطبه به نام ابوسعید بهادرخان خبر داده است (ابن بطوطه، همان، ۲۶۳). بنابراین بنیاد صلح و ثباتی که امیر چوپان بنا نهاده بود، پس از قتل عام وی و خاندانش همچنان پابرجای باقی ماند.

بررسی صعود و سقوط خاندان چوپان در حکومت ابوسعید

الف. فعالیت‌های سیاسی-نظامی امیر چوپان

ابوسعید به سال ۱۳۱۶ م/ ۷۱۶ ق، درحالی که دوازده سال بیشتر نداشت، جانشین پدر شد. در سلطنت وی، امیر چوپان سلدوز به اوج قدرت خود رسیده بود. او که در سال ۷۰۶ ق/ ۱۳۰۷ م. به عنوان «امیر الوس» جانشین قتلغشاه شده بود، در ابتدا برای کسب مقام امیرالامرای، حدود سه ماه با امیر سونج-تاباک ابوسعید-

۱. از دیدگاه نطنزی، به‌طور کلی در زمان الجایتو مراودات میان ایلخانان با شاهزادگان الوس جغتای، امرای مصر و شام و سلاطین اروپا، مسالمت‌آمیز بوده است (نطنزی، ۱۳۳۶: ۱۴۱).

در کشمکش بود؛ تا اینکه سرانجام رقیب را وادار به کناره‌گیری کرد (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۵۷/۱، ۵۸). امیر چوپان پس از آنکه موافقت سلطان برای اعدام خواجه رشیدالدین فضل‌الله را گرفت، به عنوان امیرالامراء نائب‌السلطنة و کفیل ایلخان، ابتکار عمل را به دست گرفت و چنان بر کارها مستولی شد که از ابوسعید جز نامی باقی نماند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۷۸-۲۷۹؛ قطبی اهری، ۱۳۸۸: ۲۱۰). این مسئله یکی از دلایل شورش امرا (۷۱۹ ق) علیه چوپان بود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۹۸/۳). این شورش با حمایت ابوسعید از وی دفع گردید و حتی پس از آرام شدن اوضاع، سلطان حکومت بسیاری از ولایات را به فرزندان و اطرافیان امیر چوپان تفویض کرد؛ همچنین وی در مدتی کوتاه با دو شاهزاده خانم از خاندان ایلخانی (ساتی‌بیگ و دولندی خاتون - دختران اولجایتو-) ازدواج کرد (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۸۶/۱).

امیر چوپان درواقع طراح اصلی سیاست‌های داخلی و خارجی ایلخانان در این زمان بود. اسلام‌گرایی یکی از مهم‌ترین برنامه‌های دیپلماتیک اتخاذشده از طرف مغولان از زمان غازان تا پایان سلسله ایلخانان مغول است. گرچه در سلطنت غازان‌خان^۱ که حتی به جای تاج، عمامه بر سر گذاشت (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸: ۴/۳۴۴) و به‌خصوص در زمان اولجایتو، اتخاذ مذهب تشیع جبهه‌گیری معناداری در برابر ممالیک بود، اما در این زمان به منظور کاهش تنش با ممالیک، ایلخان ابوسعید به تسنن بازگشت. همچنین سلسله اعمال مذهبی که به همت امیر چوپان در دوران سلطنت وی انجام شد (مانند اجازه برگزاری حج برای مسلمانان تحت حکومت ایلخانان)، تأثیر مثبتی بر ممالیک گذاشت^۲ (Amitai & Biran, 2005: 378). در سال ۷۱۸ ق. اوزبک-خان اردوی زرین-و ممالیک با یکدیگر متحد شدند تا در دو جبهه ایلخانان را تحت فشار قرار دهند. اوزبک به قفقاز حمله کرد و سپاهی نیز از مصر و شام به دیار بکر تاخت. به دستور ابوسعید، امیر چوپان مأمور مقابله با اوزبک شد و گرچه خطر آنان را به صورت موقت دفع کرد، اما به تحلیل رفتن نیروی ایلخانان در اقدامات آتی قابل پیش‌بینی بود. ابوسعید قصد جنگ با مملوکان را نداشت؛ به همین دلیل در سال ۷۲۱ ق. بین ایلخان ایران و ملک الناصر ظاهراً صلح برقرار شد. با وجود این، با لشکرکشی سلطان مصر به ارمنستان (متحد سنتی ایلخانان) پیمان صلح نقض شد. گرچه ابوسعید نیز متقابلاً در صدد کمک به متحد خویش برآمد، اما پیش از رسیدن سپاهیان او، ارمنستان شکست سنگینی متحمل شد و کار از کار گذشته بود. ابوسعید که از جانب مغولان دشت قپچاق در شمال خراسان

۱. اما اسلام آوردن غازان و حتی در برهه‌ای، گرویدن وی به تشیع و قصد حمله به شام برای خون‌خواهی امام حسین، شاید بدین سبب بود که می‌خواست با حمایت از تشیع و تشدید تضادهایش با ممالیک اهل سنت و مدعی خلافت بر جهان اسلام، جبهه مخالفی علیه آنان ایجاد کند و قطب دیگری از قدرت اسلامی در شرق به وجود آورد؛ چنان‌که نطنزی گفته است: «و خواست که نخست به جهت انتقام خون حضرت حسین علیه السلام ممالک شام عالیها و ساقلیها سازد» (نطنزی، ۱۳۳۶: ۱۵۱)؛ و بدین شیوه هم قدرت خود را تثبیت کند و هم از طرف دیگر، مجبور به محو شدن در جهان اسلام سنی نباشد.

۲. ولی این روابط مانع از تجدید خصومت پیشین نشد؛ چنان‌که پس از هجوم سپاهیان الملك الناصر به ارمنستان صغیر و غارت شهر سیس و به اسیری بردن گروهی کثیر از ارامنه، پاپ ژان بیست و دوم نامه‌ای (۱۳۲۲ م/۷۲۲ ق) به ابوسعید نوشت و ضمن یادآوری سیاست ایلخانان پیشین در خصومت با ممالیک و اتحاد با عالم مسیحیت، او را تشویق به حمایت از ارمنستان و دعوت به قبول مسیحیت کرد. گرچه ابوسعید قصد لشکرکشی و کمک به ارمنستان را داشت، اما کار از کار گذشته بود (نوابی، ۱۳۶۴: ۵۹).

و مغولان اردوی زرین در مرزهای شمال غربی تحت فشار بود، با سلطان مملوک وارد مذاکره شد و قرارداد صلح در سال ۷۲۳ ق/ ۱۳۲۳ م تجدید شد. این پیمان که قطعاً با دوراندیشی و دخالت مستقیم امیر چوپان بسته شده بود، علاوه بر مستحکم کردن روابط و دفع خطر ممالیک، پیوندهای قاهره و سرای را نیز سست کرد و پس از آن، حملات اوزبک برای اشغال آذربایجان ناکام ماند (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۵۹). با این حال، اگرچه میدان اصلی جنگ در سوریه بسته شد، جاه‌طلبی‌های ارضی، با رهبری امیر چوپان، در آناتولی و حتی شاید در حجاز، هنوز باقی بود. هنگامی که در سال ۱۲۹۹ م/ ۶۹۸ ق. سولامیش نائب‌السلطنه روم شورش کرد، امیر چوپان به دستور غازان، شورش سولامیش و همچنین ترکان قرامان را که دم از خودسری می‌زدند، سرکوب کرد. آرامش را به منطقه بازگرداند و پسرش تیمورتاش را به حکومت روم گمارد، اما اندکی بعد امیر ایرنجین حکومت تیمورتاش را به رسمیت نشناخت و از حکومت مرکزی اعلام استقلال کرد. امیر چوپان برای بار دوم به روم لشکر کشید و با شکست شورشیان، دوباره تیمورتاش را به حکومت روم نشاند (القاشانی، ۱۳۴۸: ۶۷-۶۸). از همین زمان است که علاوه بر نقش نظامی امیر چوپان در تحولات روم، تأثیر سیاسی وی و خاندانش نیز با حضور مستقیم و حکومت بر این نواحی، اعمال شد. علاوه بر آناتولی که تا آخرین سال‌های حکومت ایلخانان در دست آنان باقی ماند، در حجاز که تا حدودی یک منطقه مستقل بود، رقابت ایلخانان و ممالیک در دوران ابوسعید، ظاهراً در اقدامات مذهبی نمود پیدا کرد (ملویل، ۱۳۹۴: ۱۳۴). بنابراین می‌توان گفت سیاست نظامی ناکام ایلخانان در راستای گشودن راه‌های شرق مدیترانه، اکنون جای خود را به سیاست مذهبی پیچیده‌ای داده بود که باز هم امیر چوپان مجری و یا حتی مبدع و سردمدار آن بود.

در اواخر عهد ایلخانی، اسلام در میان امرا و اشراف مغول رواج و رونق چشمگیری داشت؛ چنان‌که جمعی از آنان در حکومت ابوسعید عازم سفر حج شدند (ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۷۹۰/۳). امیر چوپان از مهم‌ترین و معتقدترین امرای مغول بود. مورخان علاوه بر کاردانی وی در امور نظامی و کشورداری، خصلت‌های پسندیده اخلاقی و پایبندی وی به اسلام را بسیار ستوده‌اند. او «مردی به غایت عادل بودی کار به طریق شرع راندی و هرگز شراب نخوردی و یک رکعت نماز از وی فوت نشدی و صدقات بسیار کردی و بسیار عمارات مشهور و خیرات مشکور کرده...» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۸۵؛ ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ۲۴۸/۱). سیاست مذهبی امیر چوپان، برخلاف روند پیش از این، نه براساس ابراز دوستی و اتحاد با مسیحیان و نه به اسلام درآمدن و ایجاد جبهه متقابل با ممالیک بود. او از یک سو کوشید با برقراری صلح و انعقاد معاهده (ذهبی، ۱۴۰۵ ق: ۵۷/۴؛ مقریزی، ۱۹۹۷ م: ۲۹/۳)، به منازعات ایلخانان و ممالیک پایان دهد و از سوی دیگر، با حضور باشکوه و پررنگ در مراسم حج، قصد معرفی ایلخانان به عنوان سلاطین

مشروع اسلامی و حتی در برنامه‌های بلندمدت، رقابت با مشروعیت ممالیک را داشت. بر همین اساس، منطقه حجاز و به‌خصوص شهر مدینه و بقیع مورد توجه دربار ایلخانان قرار گرفت. مدینه بین مکه و مصر و در نزدیکی ممالیک قرار داشت و حاکمان این شهر با نام «شرفای حسینی» شیعه‌مذهب بودند (ابن‌مجاور، ۱۹۸۶: ۱۵).

پیش از این نیز در دوره الجایتو و پس از لشکرکشی بی‌نتیجه به شام، ایلخان از فرصت دست داده برای دخالت و اعمال نفوذ در امور حجاز و به‌خصوص مکه استفاده کرد و در زمان ابوسعید نیز نام ایلخان در نمازها پس از نام سلطان مملوک آورده می‌شد. همچنین اقدامات مذهبی نمایشی دیگری توسط امیر چوپان انجام می‌شد و تأثیر این تبلیغات چنان بود که سلطان مصر را نگران می‌ساخت؛ چنان‌که وقتی در شعبان ۷۲۰/ سپتامبر ۱۳۲۰ در سلطانیه شراب‌ها را بیرون ریختند و ابوسعید دستور بستن میکده‌ها و فاحشه‌خانه‌ها را داد و همچنین کلیساهای مجاور تبریز را ویران و مساجد را بازسازی کرد، نصیر محمد نیز از قافله عقب‌نماند و اقدامات مشابهی در ایالت‌های سوریه و بغداد انجام داد. در همین سال (۷۲۱ ق/ جولای ۱۳۲۱) امیر چوپان درخواست اعطای برخی زمین‌های موات را از سلطان مصر کرد. این کار ظاهراً با هدف احیای زمین‌ها و وقف کردن آنها برای حرم مکه انجام شد، اما درواقع اقدامی برای پا گذاشتن به عرصه رقابت‌های سیاسی-مذهبی و کمرنگ کردن مشروعیت نصیر محمد بود. حتی دیگر اعضای خاندان چوپانی به‌خصوص تیمورتاش که در نزدیکی مرزهای ممالیک حکومت می‌کرد، چنان با اقدامات خویش، اقتدار محمد نصیر را تحت‌الشعاع قرار داده بود که بعدها زمانی که تیمورتاش به مصر پناه برد، سلطان با سر سپردن به دستور ابوسعید، سر بریده‌ی وی را برای دربار ایلخانی فرستاد و مزاحمت‌های او را تلافی کرد (سماقی، ۱۳۹۲: ۸۲-۸۳).

ب. سقوط امیر چوپان در ساختار قدرت ایلخانان

روی آوردن ایلخانان به سمت مدیترانه و صرف هزینه‌های هنگفت لشکرکشی‌ها، موجب شد مرکز قدرت ایلخانان یعنی آذربایجان و منطقه استراتژیکی همچون قفقاز، از نظر اقتصادی، سیاسی و امنیتی تضعیف شود. عموماً در ساختار قدرت، تضعیف سیاسی-اقتصادی دولت مرکزی به قدرت‌گیری نخبگان حاکم همچون امیران نظامی منجر می‌شود. در اینجا نیز امیر چوپان هرچند در جنگ و صلح خدمات شایانی به دولت ایلخانی کرد، اما تمام اقدامات او حتی اگر منجر به شکست در جبهه نظامی شده بود، به قدرت‌گیری بیشتر وی و خاندانش انجامید. نکته جالب توجه در صعود و سقوط خاندان چوپانی آنجاست که در نهایت نیز افول آنان به تقویت ساختار مرکزی قدرت و شخص ایلخان ابوسعید منجر نشد. باتوجه هب اینکه نفوذ این خاندان در هسته قدرت بی‌بدیل بود و به رشک و رقابت دیگر امرا برای بردن سهم

مشابهی از نفوذ انجامید، سقوط چوپانیان سرآغاز رقابت و اختلاف امرا و تشتت سیاسی در میان ساختار قدرت ایلخانان بود.

در راستای فزونی قدرت امیر چوپان در برنامه پیشروی به نواحی شرق مدیترانه، قابل تأمل است که وی گرچه مانند امرای جلایری پیش از خود، در دوره الجایتو قدرت خویش را در آناتولی تثبیت کرد، اما تنها حاکم ایلخانی بود که در وادار کردن ایالات غربی به اطاعت از ایلخان موفقیتی داشت. او از مرگ الجایتو در ۱۳۱۶م. تا زمان سقوط خودش در ۱۳۲۷م، حاکم بالفعل ایلخانان بود. این جایگاه با القابی که فرستادگان سلسله یوآن و چین به او اعطا کرده بودند، قابل تأیید است. وی همچنین با جلایریان پیوندهای خانوادگی برقرار کرد و دخترش بغدادخاتون را به ازدواج شیخ حسن پسر امیرحسین درآورد. این ارتباط سه‌جانبه میان خاندان سلطنتی ایلخانی، جلایریان و سلدوز-چوپانیان، حلقه اتصال قدرت سیاسی در طول یک دهه در حکومت ایلخانی را تشکیل می‌داد (Melville, 1996:67) و البته ضعف و گسستن همین پیوند با ماجرای بغدادخاتون و شورش تیمورتاش و البته نگرانی ابوسعید و امرای رقیب از قدرت بلامنازع چوپانیان، باعث افول آل چوپان شد.

گرچه امیر چوپان نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های داخلی و خارجی داشت و تلاش می‌کرد ثبات را در دوره‌ای پر تنش حفظ کند، اما رقابت‌ها و سوءظن‌های دربار باعث کاهش تدریجی نفوذ او شد. دشمنان سیاسی امیر چوپان با سوءاستفاده از خطاها و ضعف‌های احتمالی او، به تدریج نفوذش را کاهش دادند و زمینه‌های برکناری‌اش را فراهم کردند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۶۱۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۶۶-۱۹۲). این روند همزمان با ضعف کلی ایلخانان و تشدید بحران‌های داخلی بود. امیر چوپان برای مقابله با چالش‌های داخلی و اختلافات میان امرای ایلخانی، از ترکیبی از مهارت‌های نظامی و سیاست مدبرانه بهره برد. او با به کارگیری قدرت نظامی برای مهار شورش‌ها و حفظ نظم و همچنین با استفاده از دیپلماسی و ایجاد ائتلاف‌های موقتی میان رقبای به‌ویژه در شرایط بحرانی پس از لشکرکشی‌های شام، توانست ثباتی نسبی در دربار ایلخان ایجاد کند (Melville, 1999: 13-14)، اما این تدابیر موقتی نیز چندان کارساز نبود. از دیگر سو، امیر چوپان برای تحکیم قدرت خود در مناطق غربی ایلخانان از جمله شام، نزدیکان و فرزندان‌ش را در مناصب کلیدی گماشت. این اقدام و دیگر سیاست‌های متمرکز چوپان در انتصاب خویشاوندان، گرچه در کوتاه‌مدت منجر به ایجاد شبکه‌ای از وفاداری سیاسی و شخصی شد، اما در بلندمدت باعث بی‌اعتمادی دربار ایلخانی و نارضایتی دیگر امرا گردید. کاهش نفوذ و انزوای سیاسی امیر چوپان، در تزلزل قدرت آنان در روم نیز تأثیر مستقیم داشت. مشکلات داخلی ایلخانان، فشارهای مالیکی و همچنین رقابت‌های درونی میان امرای مغول، موجب تضعیف جایگاه امیر چوپان در شام شد. با از دست رفتن حمایت و هدایت امیر چوپان، ساختار نظامی و اداری ایلخانان در نواحی شرقی مدیترانه به سرعت متزلزل شد. این امر سبب

شد ممالیک به سرعت جای پای خود را در این منطقه محکم کنند. علاوه بر این، اختلافات داخلی میان امرای مغول و کاهش هماهنگی میان نیروهای ایلخانی، موجب ضعف در مقابل ممالیک و از دست رفتن بخش‌های مهمی از شام شد (Melville, 1996: 85, 88, 89).

بنابراین پیشروی به سمت مدیترانه و رقابت ایلخانان مسلمان با ممالیک، نه تنها به وحدت درونی حکومت و جامعه ایرانی منجر نشد، بلکه موجب شکاف بیشتر در میان قدرت‌ها و نخبگان محلی و تلاش برای کسب استقلال گردید. همچنین نبود رهبری قدرتمند مانند امیر چوپان باعث شد ایلخانان فرصت‌های طلایی برای تقویت اتحاد با اروپا را از دست بدهند. این کاهش روابط، ایلخانان را در برابر ممالیک تنها گذاشت و موجب شد دشمنان منطقه‌ای‌شان بتوانند به راحتی حملات خود را افزایش دهند. علاوه بر این، فقدان تعامل مؤثر با دولت‌های غربی موجب شد حمایت‌های سیاسی و نظامی خارجی از ایلخانان کاهش یابد و این مسئله مستقیماً بر تضعیف قدرت آنان در شام و خاورمیانه تأثیر گذاشت. در نتیجه، سقوط چوپان نه تنها به عنوان یک ضربه داخلی برای ایلخانان بود، بلکه تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی عمیقی نیز بر جای گذاشت که در نهایت، به کاهش نفوذ ایلخانان در سیاست منطقه و از دست رفتن متصرفات غربی و البته پایان تلاش برای دستیابی به سواحل شرقی مدیترانه انجامید (Melville, 1999: 19, 22, 27).

ج. شورش تیمورتاش و پناهندگی او به مصر

تیمورتاش -پسر ارشد امیر چوپان- پس از سرکوب شورش امیر ایرنجین، به حکم غازان خان به حکومت روم گماشته شد. او با کفایت خویش و برخورداری از حمایت حکومت مرکزی، قدرت بلامنازع را در دست گرفت و اوضاع آشفته روم را سامان داد (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۳۱۸). در آسیای صغیر، مناطقی را به تصرف درآورد و قلمرو ایلخانان مغول را برای آخرین بار گسترش داد و به حدود دریای مدیترانه رساند (ایزدی، ۱۳۹۲: ۸۱). در جریان درگیری‌های مرزی، مأموران چوپانی با ممالیک مصر درگیری‌هایی پیدا کردند که تأییدی بر ادامه تلاش‌های ایلخانان برای گسترش سلطه به سمت مدیترانه بود (Melville, 1996: 84-86). امیر چوپان با قدرت‌گیری چشمگیر در دستگاه ایلخانی، به‌ویژه از طریق انتصاب فرزندان و نزدیکانش در مناصب کلیدی، توانسته بود تا حد زیادی استقلال عمل پیدا کند. این وضعیت در دربار ایلخان به‌خصوص برای ابوسعید یک چالش جدی محسوب می‌شد. امیر چوپان به واسطه شبکه گسترده خویشاوندی و سیاسی خود، عملاً بخش قابل توجهی از قدرت ایلخان را در دست داشت و این خودمختاری به تدریج موجب بروز شکاف و تنش میان او و ابوسعید شد (Melville, 1996: 89). در این برهه، شرایط به گونه‌ای بود که ابوسعید به جوانی و استقلال رأی رسیده و تا حدی در امور

کشورداری تجربه کسب کرده بود. در مقابل، امیر چوپان و خاندانش قدرت و ثروت بلامنازع را در دست داشتند و حسادت و سعایت بسیاری از درباریان و صاحب‌منصبان را برانگیخته بودند.^۱ هنگامی که حکومت ایلخانی در تلاش بود تا در پی انعقاد پیمان صلح با ممالیک، روابط را حسنه و مناطق مرزی را آرام نگه دارد، تیمورتاش با قدرت و ثروتی که به دست آورده بود، خود را مهدی موعود خواند تا از نیروی پویای شیعیان آسیای صغیر و حمایت آنان برخوردار شود؛ او راه‌های کاروانی روم به شام را بست و در امور بازرگانی مصر خلل ایجاد کرد (سماقی، ۱۳۹۲: ۸۱). امیر چوپان پس از دفع حمله جغتائیان در خراسان، با آنکه ابوسعید تعدادی از افراد خاندان وی را به قتل رسانده بود، با وفاداری و البته دوراندیشی به روم لشکر کشید و تیمورتاش را در نبردی مغلوب کرد.

امیر چوپان، پسر را نزد ابوسعید برد و از وی شفاعت کرد. سلطان تیمورتاش را بخشید و حکومت روم را دیگر باره به او سپرد. البته چندی نگذشت که با افزایش کدورت‌ها و مؤثر شدن سعایت صاحب‌منصبانی که قدرت امیر چوپان و خاندانش را خطری برای حکومت تلقی می‌کردند، فرمان قتل این فرمانده بزرگ صادر شد. امیر چوپان درحالی که در هرات، به ملک غیاث‌الدین کرت پناه برده بود، با خیانت میزبان به قتل رسید (۷۲۸ ق). ابوسعید برای یکسره کردن کار خاندان چوپانی، فرستادگانی به روم گسیل کرد. تیمورتاش با حمایت مردم، به این بهانه که «سلطان پدر و برادران او را کشته اموال خاندانش را غارت کرده و راه دشمنی می‌پیماید» (ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۴/۶۲۶)، رسولان ایلخان را کشت و علم استقلال برافراشت (بیانی، ۱۳۷۱: ۳/۱۴۰۵). وی به مصر نزد الملک الناصر پناه برد. به نوشته ابن بطوطه، او حتی آنجا از سلطان مملوک درخواست لشکر برای حمله به ایران کرد (ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ۱/۴۸۵)، اما حکومت مصر با توجه به اینکه تیمورتاش پایگاه قدرتمندی در میان شیعیان داشت و همچنین به دلیل تلاش وی برای کسب محبوبیت اجتماعی و مشروعیت دینی که^۲ بر اعتبار سلطان مصر سایه افکنده بود، به بهانه تعهد به پیمان صلح ایران و مصر، در سال ۷۲۸ ق. تیمورتاش را خفه کردند و سرش را برای ابوسعید فرستادند^۳ (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۳۲۷). گویی در نیمه دوم تاریخ ایلخانان، جنگ و صلح آنان با ممالیک، بستگی تمام به خاندان چوپانی داشته است؛ زیرا آنان حتی در شرایطی که لشکرکشی نظامی میسر نبود، با نفوذ سیاسی-مذهبی سعی در گشایش راه‌های شرق مدیترانه و مصر داشتند و ممالیک این خطر را احساس کرده بودند.

۱. «کن الدین صاین» وزیر ابوسعید که به واسطه چوپانیان به این مقام رسیده بود، یکی از صاحب‌منصبانی بود که ذهن سلطان را نسبت به آنها آشفته می‌کرد (مستوفی، ۱۳۸۱: ۶۱۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۶۶-۱۹۲).

۲. تیمورتاش پس از معرفی خود به عنوان مهدی موعود، دست به برخی اصلاحات مذهبی زد؛ از جمله خوردن شراب را منع کرد؛ «هیچ آفریده از تاجیک و ترک، کافر و مسلمان را زهره آن نبود که نام شراب بر زبان راند تا چه رسد به شربش». (ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۴/۶۳۴).

۳. «مرگ تیمورتاش که هفت سال پیش از مرگ ابوسعید اتفاق افتاد، سبب گردید آناتولی بی‌صاحب بماند و دست امرای محلی یعنی قرامان‌ها در جنوب شرقی و عثمانی‌ها در شمال شرقی باز شود» (گروسه، ۱۳۷۹: ۲۳۶).

د. ماجرای بغدادخاتون و سقوط خاندان چوپانی

امیر چوپان در سالی که ابوسعید دخترش بغداد خاتون را خواستگاری کرد (۷۲۵ ق)، با پیروزی از نبرد گرجستان بازگشته و در اوج قدرت بود (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۶۳). حتی چندی بعد، قآن از ترکستان حکم امیرالامرای ایران و توران را برای وی فرستاد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۹۷) و به‌طور قطع این موقعیت حسادت دیگر بزرگان را برمی‌انگیخت. بنابراین علاوه بر منابعی که از علاقه قلبی ابوسعید به بغدادخاتون سخن می‌گویند، ترس ابوسعید از قدرت و نفوذ امیر چوپان، موجب شد تا وی بخواهد رابطه خود با او را براساس پیوند خویشاوندی دیگری محکم‌تر کند (دو تن از خواهران سلطان، همسر امیر چوپان بودند)، اما این وصلت خلاف شرع اسلام بود؛ زیرا بغدادخاتون پیش از این به همسری شیخ حسن جلایری که مادرش دختر ارغون و عمه سلطان بود، درآمده بود (همدانی، ۱۳۷۳: ۲/۸۰۶). بنابراین شاید دلیل انتخاب این بانوی متأهل، ترس از هم‌پیمانی امیر چوپان، قآن و شیخ حسن علیه ایلخانی باشد که هنوز موفق به داشتن وارثی نشده بود. مخالفت شدید امیر چوپان با این درخواست، یکی از دلایل کینه‌توزی ایلخان با وی و نقطه عطفی برای تغییر رفتار ابوسعید شد.

ابوسعید سرانجام پس از قتل عام امیر چوپان و خاندانش، با بغدادخاتون ازدواج کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۲۱۵). گرچه این بانوی شایسته در قبول ازدواج اختیاری نداشت، اما دختر کاردان امیر چوپان اهدافی بزرگ‌تر از داشتن یک زندگی ایدئال را دنبال می‌کرد. وی ابتدا سعی داشت باقیمانده وفاداران به خاندان چوپانی را دور خویش گرد آورد و به واسطه آنها بر ابوسعید اعمال نفوذ و از نابودی میراث پدرش جلوگیری کند؛ سپس انتقام خون پدرش را از غیاث‌الدین کُرت گرفت.^۱ اقدام مؤثر دیگر وی، بازگرداندن خاندان چوپانی به قدرت و راه یافتن آنان به دربار ابوسعید بود. «با نشستن بغدادخاتون به تخت باز چوپانیان را در و درگاهی جاهی عظمت راهی پدید آمد» (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱/۱۱۷). از جمله ملک اشرف فرزند تیمورتاش و دلشادخاتون دختر دمشق خواجه را به دربار آورد و زیر نظر خود تربیت کرد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/۲۹۵). اقدامات مؤثر این بانوی کاردان در حفاظت از بقایای خاندان چوپانی و نگه داشتن آنان در قدرت، در نهایت منجر به تأسیس سلسله چوپانی (۷۴۰-۷۵۹ ق) پس از مرگ ابوسعید شد.

نتیجه‌گیری

آن هنگام که مغولان امپراتوری خود را به وجود آوردند، سواحل شرقی مدیترانه سال‌های میانی جنگ‌های صلیبی را با گسترش تجارت از سر می‌گذراند. از این رو علی‌رغم ادامه لشکرکشی‌های صلیبیون، تجارت

۱. غیاث‌الدین در مقابل کشتن امیر چوپان، وعده ازدواج با کردوجین و واگذاری املاک اتابکان فارس را از ابوسعید گرفته بود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲/۱۱۲). اما هنگامی که به اردوی ابوسعید آمد تا دستمزد خود را دریافت کند، با خشم بغدادخاتون روبه‌رو شد.

رونقی روزافزون داشت. مغولان نیز پس از دور اول تهاجمات خود، با ثروتی که از راه کشورگشایی به دست آورده بودند، قصد کسب ثروت از راه تجارت را داشتند. بدین ترتیب، یک قدرت برخاسته از شرق آسیا، اکنون در امتداد جاده ابریشم، چشم به سوی پایانه این مسیر، شاهراه تجارت جهانی و دروازه اروپا دوخته بود. در راستای رسیدن به این مقصود، تلاش نظامی ایلخانان برای حدود نیم قرن نتیجه‌ای در پی نداشت، اما در نیمه دوم حکومت آنان، شاهد سه جریان همزمان می‌باشیم. یکی مسلمان شدن مغولان ایران، دیگری لشکرکشی‌های مکرر و پرتعداد به شام و در همان حال و به موازات آن، صعود و سقوط خاندان چوپانی در دولت ایلخانان.

صعود خاندان چوپان از ابتدای حکومت غازان‌خان و با تأثیر چشمگیر امیر چوپان بر نبردهای جبهه شام صورت گرفت. به علاوه، غازان‌خان سعی کرده بود به لشکرکشی‌های خود به شرق مدیترانه، جنبه اسلامی دهد و امیر چوپان هم در میان مغولان به مسلمانی اشتها داشته است. این امور مقدمه قدرت‌گیری خاندان چوپانی را فراهم کرد که سی سال پایانی دولت ایلخانان را تحت تأثیر خود قرار داده بودند. در همین برهه است که امیر چوپان از مرزرداری و همراهی با شاهزاده جوان در خراسان، سیاست خود را به مسیر تأثیر بر مرزهای غربی انتقال داد و در ادامه این روند، او و خاندانش از نبرد و تصرف تا حکومت بر ایالت‌های تابعه ایلخانان در شرق مدیترانه را تا واپسین سال‌های حکومت ایلخانان در قدرت خود داشتند. حتی هنگامی که دولت ایلخانی لشکرکشی به شام را بی‌نتیجه دید و سرانجام به صلح و دوستی براساس اشتراک در مسلمانی روی آورد، باز هم امیر چوپان به عنوان امیرالامرای آن دولت، در تحکیم این صلح پیش‌قدم بود. هرچند او در آخرین سال‌های دولت ایلخانی در کشاکش قدرت‌جان خود را از دست داد، اما بنیاد صلحی که آن را مستحکم کرده بود، پایدار ماند؛ و سلسله چوپانیان که پس از فروپاشی ایلخانان، چندی در آذربایجان قدرت را در دست داشتند، از بازماندگان این امیر کاردان بودند.

References

- Abbāsi, Javād; Mohammadi, Maryam. 1390 š. "The influence of third governments on the relations between Ilkhans and Altin Urdu (Golden Urdu) ", in the Journāl of Islamic History Studies, 9(3): pp: 49-70. [In Persian]
- Ārberry, Ārthur john, Peter Malcom and Ānn Catherine Lambton. 1378 š. History of Islam, translated by Ahmad Ārām, Tehran, Amir Kabir. [In Persian]
- Al-Amin, Hassan. 1414 AH. 1993. Al-Mughol al-Waṭniyya and al-Nasrāniya and Islam, Beirut: Dar al-Ta'ārof Lel-Matbūāt. [In Arabic]
- Al-qāšāni, Abu al-Qasim. 1348 š. tā'rīk-e Uljaytu(History of Oljāitu, under the efforts of Mahin Hambali, Tehran: Book Translation and Publishing Company. [In Persian]

- Āqsarāei, Mahmūd ibn Mohammad, 1362 š. *Tāriḳ-e Salājīqe or Masāyerat al Aḳyar*, Edited by Osman Tûrān, Tehran, Asātir. [In Persian]
- Bayāni, Širin, 1992, *Religion and Government in Iran during the Mongol Era*, Tehrān: Academic Publishing Center
- Boulnois, Luce. 1383 š. *The Silk Road, translated by Malek Nāser Noyān*, Tehrān, Research Institute of Humanities and Cultural Studies.[In Persian]
- Ḍahabi, Mohammad Ibn Ahmad. 1984, *Al-ḳawāḳib fī ḥayāt al-ḥajj al-Muḥammadī, researched by Abu Hājar Mohammad Zaqlōūl*, Beirut: Dār al-Ketāb Al-elmiya. [In Arabic]
- Eberhārd Mayer, Hāns. 1371 š. *Crusades*, Translation and footnote: Abd al-Hossein Šahkar, Shirāz: Shirāz University Publishing Center. [In Persian]
- Fo‘ād, Abd al-Maḳtūb al-Sayād, 1970. *Al-Mongol fi al-Tariḳ*, first part, Beirut: Dār al-Nahḍat al-Arabiya. [In Arabic]
- Grousset, Rene. 1379 š. *The Empire of the Steppes*, translated by Abd al-Hossein Maikade, Tehran: Book Translation and Publishing Company.[In Persian]
- Hāfiz Ebrū. 1350 š. *under Jame al-Tawariḳ-e Rashidi*, by Khānbābā Bayāni, Tehrān: National Art Association. [In Persian]
- Hodgson, Marshāll Goodwin 1387 š. *The Esmā‘īlea Sect*, translated by Fereydoun Badrei. Tehrān: Scientific and Cultural . [In Persian]
- Heravi, Saif ibn Mohammad , 1352 š. *History of Herat*, edited by Mohammad Zubair al-Sadiqi and the efforts of Khan Bahadur Ḳalifa Asad-Allāh, Tehrān: Khayyām Bookstore. [In Persian]
- Hamdani, Rashid al-Din Fazl-Allāh, 1373 š. *Jame al-Tawarikh*, corrected by Hassan Roshan and Mostafā Mousavi., volume two, Tehrān , Alborz Publications, [In Persian]
- Hamedani, Rashid al-Din. 1358 š. *Tariḳ-e Mubārak Ghāzāni*, the story of Ghāzān an, edited by Carl Yan, Stephen Ortsin Publishing, England. [In Persian]
- Ibn-Battūte . 1359 š. *Safar-nāme*, translated by Mohammad Ali Movahed, Tehrān: Translation and Publishing Company. [In Persian]
- Ibn Ḳaldūn, Abd al-Rahman Ibn Mohammad, 1368 š. *Al-Ebar* (History of Ibn Ḳaldūn), translated by Abd al-Mohammad Āyati, Institute of Cultural Studies and Research affiliated with the Ministry of Culture and Higher Education. [In Persian]
- Ibn Fouti, Abd al-Razzāq Ibn Ahmad. 2003, *Al-Hawādeṯ al-Jāme‘a and al-Tajareb al-Nāfe‘a*, Researched by Mahdi al-Najm, Beirut: Dar al-Ketab al-Elmiye. [In Arabic]
- Ibn Mojaver, Y. 1986. *Tāriḳ al-mostabser*. Corrected by: M. H. Mohammad. Cairo: School of Al-Ṭaqafa al-Diniya . [In Arabic]
- Iqbāl Āshtiāni, Abbās, 1356 š. *Mongol History From the Invasion of Genghis to the Formation*

- of the Timurid Government, Tehrān, Amir Kabir, [In Persian]
- Izadi, Hosein, 1392 š. “*Saviorism in the era of Mongol rule in Iran*”, “, in the Journāl of Islamic History Quarterly, 14(2): pp.: 65-88. [In Persian]
- Jawzjani, Minhaj al-Din Siraj. 1363 š. . *Nasiri's Classes* (Nasiri Tabaqat), vol. 1. Edited by Abd al-Hay Habibi. Tehrān: Donyāye ketāb. [In Persian]
- Jovayni, A. A. Mohammad, 1391 š. *Tā'riḡ-e Jahāngošā*, edited by Mohammad Qazvini, Tehrān: Negāh. [In Persian]
- Ḳand-mir, qiyat al-Din Ibn Homām al-Din. 1380 š, *Tā'riḡ-e Habib al-Sair*, Tehran: Ḳayyām. [In Persian]
- Kamāl al-Din Abd al-Razzāq Samarqandi. 1372 š, Matla< Sa<dain Va Majma< Bahrain, edited by Abd al-Hossein Navāei, Publications of the Institute of Cultural and Historical Studies, Tehran, [In Persian]
- Kheairandiš, A. 1376 š. “*Crisis of Islamic Civilization in the Mongol Era*”, in the Journāl of Cultural Research Letter. . pp: 48-29. [In Persian]
- Lane Poole, Stanley . 1312 š. Classes of Islamic Rulers with historical tables and their genealogies, translated by Abbās Iqbāl, Tehrān: Mehr Press.[In Persian]
- Mortazavi, Manočehr. 1370 š, Problems of the Age of Ilḡans, Tehrān, Agah Publications. [In Persian]
- Mostawfi Qazvini, Hamd-allāh . 1381 š, Tāḡ-e gozida, edited by Abd al-Hossein Navāi, Tehrān: Amir Kabir.[In Persian]
- Moghrizi, Ahmad ibn Ali. 1997. Al-Suluk la-ma'refat-e Dowal-al-Moluk, Research: Mohammad Abd-al-Qāder Attā, Second Edition, Beirut: Dār al-Kitab Al-‘Imiya. [In Arabic]
- Melville, Charles. . 2014 “The Year of the Elephant; The competition between the Mamluks and the Mongols in Hejaz, during the reign of Abu Sa‘ed (1317-1335)”, translated by Korosh Salehi and Leila Aziziān, Ḳeradname, No. 14, (2014).Pages 148-129. [In Persian]
- Morgān, David. . 1371 š. The Mongols, translated by Abbās Mokḡber, Tehrān: Nashr markaz. [In Persian]
- Mirkānd, M. . 1385 š, Rawzataš-šaā, edited by: Jamshid Kiānfār. The fifth volume. Tehran: Asātir. [In Persian]
- Nabāi, Abū al-Faḡl. 1352 š. Čūpāniyān dar tāriḡ-e Īlḡāniyān yā tāriḡ-e Āl-e Čūpān. Tehrān: Čāphāna-ye Dāneš-e Emrūz. [In Persian]
- Natanzi, Mo‘in-al-din . 1336 š. Montaḡab All-tāwā’riḡ-e Mo‘ini’. Edited by Jean Aubin. Tehrān: Ḳayyām. [In Persian]
- Navā’i, ‘Abd-al-Ḥosayn. 1364 š. Īrān va jahān az Moḡol tā Qājāriyya. Tehrān: Mo’assasa-ye Našr-e Homā. [In Persian]

- Peršeron, Maurice (1990) Genghis Khan, translated by Ali Iqbālī, Tehrān: Jāvidā. [In Persian]
- P. N. Rašido . 1368 š. Fall of Baghdād and Mongol rule in Iraq (between 1258 AD and 1335 AD). Translation: Asad-allah Āzād, Mašhad: Āstān Quds Razavi. [In Persian]
- Qotbi Ahari Najm, Abi Bakr . 1388 š. Chronicles of Sheikh Owais, corrected by Iraj Afshar, Sotoudeh Publications, Tabriz. [In Persian]
- Razavi, Abu-Alfazl . 1388 š. City, politics and economy during the reign of Ilkhans. First edition. Tehrān: Amir Kabir. [In Persian]
- Runciman, Steven . 1360 š. Crusades. The third volume. Translator Manoučehr Kašef. Tehran: Book Translation and Publishing Company. [In Persian]
- Sānders, J. J. . 1361 š. History of Mongol conquests. Translated by Abolqāsem Hālat, first edition, Tehrān: Amir Kabir. [In Persian]
- Somāghi, Fardin, 1392 š. "Analysis of the relationship between patriarchs and the rulers of Asia Minor", in the Journāl of Research in History, 4th year, number 3, pp: 55-86. [In Persian]
- Shabankarei, Muhammad Ibn Ali Ibn Mohammad. 1363 š. "majma Al-Ansāb" Corrected by Mir-hashim Muhaddiṭ. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Vassāf Al-Hazra Širazi, Šahab-al-Din-Abdullah 1338 š . tā'rik-eVassāf (thehistoryofVassaf), by Mohammad Mahdavi-Esfahani, Tehrān: Ibn Sina and Ja'far Tabrizi Library Publications. [In Persian]



Shahid Beheshti University
Faculty of Literature and Human Sciences
Department of History

Journal of History of Iran
Vol 18, No 2, Autumn and Winter 2025
ISSN: 2008-7357 E-ISSN: 2588-6916



DOI: <https://doi.org/10.48308/irhj.2025.237980.1387>

Research Paper

The Transformation of a City's Destiny: Why Was Tehran Chosen as the Capital of Iran?

Mohammad Bitarafan 

Assistant Professor, Department of History, Kharazmi University, Tehran. Iran. Email: M.Bitarafan@khu.ac.ir

Received: 2024/12/16 PP 30-53 Accepted: 2025/05/17

Abstract

As the collapse of the Zand dynasty was imminent and the political legitimacy crisis in Iran was exacerbated, the stage was set for competition among various tribal groups and power-seeking forces. The Qajar tribe—one of the Qizilbash clans—gradually but firmly established its position by drawing upon its military tradition, familial ties, and the power vacuum after the collapse of the Safavid dynasty. Aqa Mohammad Khan Qajar, the leader of this tribe and the founder of the Qajar dynasty, made one of his most significant political decisions by selecting Tehran as the capital of his new state. This choice had a lasting impact on Iran's political and geographical destiny. This study intends to examine the reasons and motives behind that decision. Based on historical sources and a descriptive-analytical method, the research takes into account the central question: why, despite the existence of more ancient and more powerful cities, Tehran, above all, was chosen as the capital of the new dynasty? The findings reveal that the selection resulted from interconnected geographical, military, political, and economic factors. Tehran's fairly central location—distant from dangerous regions of the time—its proximity to Astarabad (the Qajar birthplace and recruiting ground), and its location on vital trade and communications lines between northern and central Iran were all of the greatest significance.

Keywords: Tehran, Capital, Aqa Mohammad Khan, Qajar, Iran.

Citation: Bitarafan, Mohammad. 2025. *The Transformation of a City's Destiny: Why Was Tehran Chosen as the Capital of Iran?*, Journal of History of Iran, Autumn and Winter, Vol 18, No 2, PP 30-53.



Copyright: ©2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

Introduction

Before the Safavid period, Tehran had been a relatively obscure village near the old city of Ray. It gained some urban characteristics during the reign of Shah Tahmasp I (r. 1524–1576) when he ordered a defense wall to be constructed around it. While some historians have speculated about the prospect of moving the capital to Tehran during the Safavid and Zand periods, no conclusive historical evidence supports any such move. Tehran remained on the margin of Iranian politics until the late 18th century, becoming significant only with the arrival of Aqa Mohammad Khan Qajar, who officially made it the capital. Despite the significance of this geopolitical decision, literature has yet to analyze its determinants with a systematic and critical methodology. Early Persian sources, such as *Rawzat al-Ṣafā-ye Nāṣerī*, *Nāsiḥ al-Tawārīk*, *Mer'āt al-Boldān*, and the *Memoirs of Abd-Allāh Mostawfī*, offer informative narrative accounts. Most, nevertheless, are descriptive in orientation and do not investigate the strategic rationale for Tehran's selection. Mostawfī's discussion, while insightful, emphasizes Tehran's fertile surroundings, proximity to Qajar-supporting tribes, and geographic ties to Astarabad; it is limited in scope and does not fully consider political and geopolitical dimensions.

Modern scholarship also falls short. General books on the history of Tehran (e.g., by Javaherkalam, Karimian, Takmil Homayoun, and Shahbazi) are useful for background but are not analytically rigorous. More specialized Qajar political histories rarely address the relocation of the capital as a focused research question. When the topic is addressed, it is often superficial and methodologically lacking.

This study seeks to address that gap by analyzing the selection of Tehran as the Qajar capital within a multidimensional framework of geography, military strategy, political stability, and symbolic legitimacy. By re-analyzing Persian and European primary sources, this article demonstrates that the Tehran decision was not arbitrary or personal, but a calculated response to the geopolitical needs of a nascent Qajar state.

Materials and Methods

This research investigates the historical rationale for designating Tehran as the capital in the early years of the Qajar period, focusing on the political, geographical, and strategic reasons that led Aqa Mohammad Khan Qajar to make this decision. The fundamental research question—who selected Tehran, as opposed to more ancient and powerful cities, as the center of government-

addresses historical theory and the broader intellectual knowledge of state formation and centralization in post-Safavid Iran. The query is relevant not only to the study of history but also to political geography, urbanization, and institutionalization of power in pre-modern states.

The study utilizes a qualitative research design grounded in the descriptive-analytical approach. The descriptive component involves sketching historical facts, events, and situations from primary and secondary sources like chronicles, travelogues, historical monographs, and scholarly analyses. The analytical component relies on these descriptions to interpret the motivations, limitations, and strategic appraisals that informed the Qajar leadership in making decisions. Work has been conducted exclusively on a library basis. Sources have been critically scanned and assessed to lend both historical validity and thematic relevance. By considering these sources through a consistent frame of interpretation, the research attempts to recreate the interplay between geographical position, tribal politics, military tactics, and socio-economic forces that provided the basis for Tehran's advancement to capital city status.

The chosen method is optimally suited to the research question because it allows in-depth contextual scrutiny of earlier choices with structural effects in the longer term. This study goes beyond targeting quantifiable outcomes to emphasizing causal explanation and narrative reconstruction, thereby enhancing the value added to both Qajar historiography and broader theory debates regarding capital choice and centralization of the state during periods of political crisis transformations.

Result and Discussion

The results of this study show that the selection of Tehran as Qajar Iran's capital was a calculated, multidimensional choice quite beyond geographical convenience. Originally a peripheral village near Ray, the rise of Tehran to capital status under Aqa Mohammad Khan Qajar was a turning point in Iranian history. The rationale for this decision falls into three spheres: geopolitical, economic, and symbolic-strategic.

Geopolitically, the central location of Tehran on the Iranian plateau had logistical advantages for dominating a vast and scattered land. In an age of inferior transportation facilities, centrality gave northern and southern provinces access. Furthermore, Tehran acted as a buffer between the Caspian north, which was crucial for Qajar tribal backing, and the south, which had competing power centers. The proximity to the northern or Russian borders

was also strategic since Russia's influence was rising.

Economically, Tehran was situated along major trade routes connecting various regions of Iran and farther afield. Besides providing the Qajar state with access to trade and customs revenues, it assisted in transforming the city, over time, into a booming economic center. The region also offered a relatively stable source of natural resources like water, pasturelands, and minerals essential to serve an expanding administrative capital.

Symbolically, the city's relatively *tabula rasa* nature-it had not been the capital of a previous great dynasty-offered the Qajars a blank page on which to write their power. Unlike Isfahan and Shiraz, which were irrevocably tied up with the Safavids and Zands, respectively, Tehran allowed the Qajars to establish a new political identity without being overwhelmed by dynastic baggage.

Comparative analysis with other studies shows a lack of systematic discussion. Most of the earlier research, especially primary Persian histories, describes the relocation in anecdotal accounts or attributes it to a cause of personal preference. European travel accounts, though giving external observations on the location and structure of the city, suffer from orientalist deficiency and barely touch upon the internal logic of Qajar state formation. Recent literature, while more skeptical, has tended to treat Tehran's status as a capital incidentally only.

Methodologically, the research relies on a descriptive-analytical approach, whose sole limitation is the interpretative reliance on textual evidence, which may be elite or state-oriented and pays too little attention to popular or local responses. It is further bound by the researcher's unavailability of quantitative spatial data to explore the dynamics of Tehran's expansion through the ages. Nevertheless, in triangulating Persian and European sources, the research offers a rich appreciation of Tehran's rise to capital status.

Conclusions

Tehran, as the capital of Iran under the reign of the Qajar, was a turning point with long-term and far-reaching consequences. While centrality of location is the most obvious reason, close observation reveals a multifaceted interaction of geopolitical and fiscal incentives. At the heart of the Iranian plateau, Tehran offered strategic accessibility to several regions, a boon when transportation routes were outdated. It eased control by the leaders of the Qajar over north and south Iran, and proximity to the border of Russia provided them with an added weight at a time when Russian expansion began. Economically, being

a crossroad of main commerce routes with a connection to natural resources like water and minerals, it became even more appealing. The consequences of the choice had far-reaching effects. It grew with a fast urbanization rate and became Iran's political, commercial, and cultural center. The concentration of authority there undermined the authorities of previous centers of authority, like Isfahan and Shiraz. Furthermore, the capital status of Tehran coincides with the onset of modernization within Iran, being the main center of reform. So, Tehran's choice was not pragmatic, but a turning point that decided Iran's growth in modern times.